ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

بفضل دادار جہانی تصنیف سر دفتر مورخان جامع المفاخر و المعالی جناب سلطان عباس مد ظلہ العالی موقائع مسعودی



باہتمام الحاج محمد غفران عبد الرحمن بن محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتہ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان مبرور

در مطبع نظامی واقع کانپور ۱۲۸۱ مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر طرب فزای من	حمد خدای ذو المنن	خالق هفت آسمان	مالک ملک دو جهان
صانع پیکر بشر	واقف راز خیر و شر	ربّ کریم و کارساز	رزق رسان و جان نواز
حکمت او بهم نهاد	آتش و آب و خاک و باد	کرد بروی چرخ پیر	ماه ز مهر مستنیر
ورد زبان بینوا	مدح جناب مصطفی صلعم	صبح نسیم صبا در گهش	شام نشاط خرگهش
خیل ملک به پیش او	زمزمه گوی طرهٔ او	هادی ما رسول حق	برو ز انبیا سبق
برق حسام او بادرخش	باج ستان و تاج بخش	خامهٔ من ز وصف آن	بلبل باغ بی خزان

احقر الانام عباس بگنام نحل(؟) ثانی متنبی و خاقانی احمد بن محمد الیمنی الشهیر بالشروانی از ساعت دمیدن صبح شعور بدیدن اسفار تاریخ بجان مایل ست و شوق دریافت احوال گذشته در دلش کامل آز مدتی آرزوی مطالعهٔ تاریخ سلاطین روم بخاطر داشت ازین رو پیوسته علم تحقیق و تلاش می افراشت در سال هزار و دو صد و هشتاد هجری قدسی تاریخ مصباح الساری و نزهة القاری تالیف حکیم ابراهیم افندی ملازم سلطانی طبیب عسکر خاقانی متعین لشکرگاه بلدهٔ بیروت یافته احوال سلاطین اسلام اسلام‌بول دریافت بدل گفتم که این کتاب در زبان تازی مرقومست ازین رو پارسی زبانان هند و ایران با دراک مضامینش محروم هرگاه این مقدمه در دلم جا گرفت آهنگ ترجمه کردم با وجود فقدان سامان

[illegible]

جمعیتِ حواس در عرض یک ماه مترجم نمودم الحمد لله که این بنیانگار معذب غرهٔ ماه رجب المرجب جلّله اتمام پذیرفت شد
و به قیصر نامه موسوم گردید در چند مناسب مقام بعلامت لفظ فائده مضامین افزوده ام درین باب

پیروی شیوهٔ مولفین گرامی نموده ام غزل	در زلالِ خضر شستم صفحهٔ ناموس را	از سر نو زنده کردم روحِ جالینوس را
چون چج الفردانِ کهف آورده بیرون از عدم	اژدهای خامهٔ من گنجِ دقیانوس را	فکرِ من بر عرشِ قدس و گلبانگ مرا
چون عقابی کو برد بر چرخِ کیکاوس را	بی سکندر هیچگه نبود خمستانِ فلک	کو فلاطون کو شناسد پورِ فیلاقوس را

آغاز سخن

برضمائر خردمندان نهفته مباد که مؤرخین روم مثل خیرالله افندی وغیره در بیان نسب آل عثمان فراوان اختلاف کرده اند بعضی رقم زده اند که از دودهٔ عیص[۱] بن اسحاق اند و برخی بر آنند که از قبیلهٔ بنی قطوره سرکشیده اند که بسبب قحط از حجاز بقرمان آمده سکونت اختیار کرده بودند وگروهی از اهل تحقیق گویند که آل عثمان ازین دو قوم منشعب اند بالجمله در سنهٔ ۶۱۱ هجری مردی سلیمان نام از قوم مذکور که ابو الآبای سلاطین آل عثمان است در صحاری ارمینیهٔ بزرگ آمده جاگرم کرد بعد وفات چنگیزخان در سنهٔ ۶۲۱ هجری از علاؤ الدین سلجوقی شاه قونیه وخوارزم شاهیان رزم رو داد سلیمان درظل رایت علاؤ الدین آمده دادِ مردانگی داد و بر دشمنان غالب آمده مقرب شد یوما فیوما بمرتبهٔ حشمت ترقی میکرد تا آنکه سپه سالار گردید آخر در سنهٔ ۶۲۹ هجری لشکر بملک عرب کشید بمشیت الٰهی در نهر فرات غرق گردید وهمانجا دفن شد چار پسر از سلیمان یادگار ماندند سنقور تگین کون طوغدی این هر دو از سرکار سلجوقی کناره گرفتند و ارطغرل و دوندر در خدمت علاؤ الدین ماندە بعزت بسر می بردند هرگاه ارطغرل مُرد پسرش عثمان که در سنهٔ ۶۵۷ هجری بوجود آمده بود منظور نظر علاؤ الدین گشت نخستین امیر لشکر شده طبل وعلم یافت بعد ازان خدمت انفصال مقدمات و معاملات با و تفویض گردید پایان کار تا آنمایه مقرب شد که بجای شاه برای نماز جمعه بمسجد جامع میرفت و اختیار جزئی وکلی مملکت بقبضهٔ او در آمد عثمان بر جادهٔ اطاعت وفرمان ثابت قدم مانده داد شجاعت وجوانمردی می داد بسیار ممالک بضرب تیغ کشاد وستارهٔ بخت او تابید بعثمان غازی ملقب گردید در سنهٔ ۶۹۹ هجری علاؤ الدین از تاتاریان شکست خورده بار وام رفته

[۱] عیص پسر اسحاق بن ابراهیم علیهما السلام بنی قطوره اولاد قطوره بودند عیص ... ارتنج پسر ... نام یکی از ... سکندر وسیلان ... از نسل ... بنظر العالی ... عباس ... فلاطون ... فلاطون ... وانجا است و ... جلال الدین رومی ... ودیگر است ... ودرین ... بنظر العالی

درگذشت چون پسر نداشت وشهری ولشکری از عثمان راضی بودند در سنه مذکور بر تخت نشست
و پادشاه شد **فائده** در تاریخ اخبار الدول نبشته است که دختر علاؤ الدین در حباله نکاح
عثمان بود باین سبب بعد مردن علاؤ الدین که پسر نداشت وا پادشاهی رسید +

بیان اول در ذکر سلطنت عثمان خان

عثمان سلطان بمشیت قادر سبحان بر سریر خلافت نشسته کمر همت بتسخیر بلاد بست نخستین قراحصار را
فتح نموده مستقر الخلافه خود ساخت من بعد از بسکه شجاع وغیور بود بسیار بلدان را مسخر نمود وعموی خود
دوندر را که پیر نود ساله بود بقتل آورد ودر سنه ۷۰۰ هجری با والی برصه جنگ نموده بر اکثر اقطاع او قابض
شده سلاطین نصاری را دعوت باسلام کرد بعضی اسلام آوردند وبرخی جزیه قبول کردند وبعضی
بعد جنگ مغلوب گردیدند واسیر امدند سلطان عثمان درین کار مصروف بود که تاتاریان بر کشور او ریختند
پسرش ارخان بمقابله پرداخت ودشمن را زبون ساخت وپیش ازین بچند سال که سلطان
عثمان شهر برصه را محاصره کرده بود بسبب استواری قلعه وسور وبرج مفتوح نشد سلطان متصل آن دو قلعه
بنا کرده در یکی برادرزاده خود را که آختمور نام داشت ودر دیگری شخصی بلبان نام را با فوج گماشت
تا اجناس خورد ونوش بشهر برصه نرسد واهل آنجا عاجز شوند ارخان تاتاریان را هزیمت داده بمحاصره
برصه همت کرد ومدتی بلوازم محاصره ومحاربه پرداخت تا که حاکم برصه بصلاح پسر قیصر روم اندرونیکوس
نام از ضیق قلعه بندی بجان آمده در سنه ۷۲۶ هجری بدر رفت ارخان داخل برصه شد وسی هزار دینار
گرفته تمام سکانش را اذن خروج باهل وعیال داد نصاری بچشم گریان جلاء وطن شدند ومساکن
عالیه شان نصیب اهل اسلام گردید وارخان در برصه باطمینان آرام گرفت ناگاه خبر رسید که
سلطان عثمان سخت بیمار است ارخان باستعجال شتافت ودهم ماه رمضان سنه ۷۲۶ هجری رسیده
پدر را در حالت نزع دریافت عثمان چند کلمه وصیت ونصیحت بر زبان آورده جان بجان آفرین سپرد
عمرش شصت ونه سال ومدت سلطنت بیست وهفت سال بود ارخان نعش پدر را از قراحصار
در قلعه برصه برد ودفن کرد وبر قبر گنبد عالی ساخت این پادشاه آنقدر کم خرج وسپاه پرور بود

برصه بروزن [illegible] ۱۲

جلاء وطن ترک وطن کردن باشد ۱۲

که یک حبه نزد خود نمیداشت انچه می یافت بر سپاه صرف می کرد حتی که بعد مردن آن سوای
خفتان و کمربند و شمشیر دیگر هیچ از قسم جواهر و طلا و نقره و کالای نفیس نه برامد

بیان دوم در ذکر سلطنت ارخان

ارخان برصه را تختگاه خود مقرر نموده بر تخت جهانبانی نشست و در مدت قلیل از نصاری جنگیده
قلاع نامی شان مثل عنکوله و گندره و ایدمس و سمندره وغیره را بجلادت تمام کشاد که تفصیل وقائع
آن بسیار طویل است هرگاه برادر ارخان علاؤالدین نام که او را وزیر خود کرده بود انتقال کرد سلیمان
پاشا را که حصن کمالک بر دست او مفتوح شده بود وزیر کرد و مدارس و مساجد در تمام قلمرو خود بنا کرد
و قلعهٔ اذنیک را فتح نمود که ازان کمر عزم اروام بشکست و در ۷۵۸ هجری بعزم تسخیر بیزنطیا
برامد و قرین فتح و نصرت برگشت و شهر کالی پولی را گرفت که بسرحد قسطنطنیه واقعست و در ۷۶۱ هجری
سلیمان پاشا از پشت اسپ افتاد و جان داد ارخان بسیار محزون شد و بعد یکسال در عمر هفتاد و پنج سال
سی و پنج سال سلطنت نموده درگذشت این پادشاه بسیار شجاع و سخی و بردبار و عادل و علم دوست بود

بیان سوم در ذکر سلطنت سلطان مرادخان

بعد وفات ارخان پسرش سلطان مراد بر اورنگ شاهی نشست و همت ملوکانه بر توسیع ملک گماشت
لالا شاهین سپه سالار خود را با فوج جرار ترکان خونخوار برای تسخیر اقطار اصاکیل رخصت کرد شاهین
بعد جان آفرین در مدت قلیل بلدان کثیره تا کوه بلکان گرفت پادشاه یونان ترسیده صلح نمود
قیصر روم جان بالالوغ والی قسطنطنیه در شهر رومیه پیش پاپ که در نصاری خلیفه حضرت عیسی ست
نیازمندانه شتافته مدد جست پاپ لشکر خود مدد کرد و دیگر حکام نصاری نیز شریک شدند قیصر
با لشکر زیاده از جراد بجنگ سلطان مراد متوجه شد مرادخان لالا شاهین و تیمور تاش بیگ را با
عسکر ظفر پیکر برای مقابلهٔ قیصر فرستاد وقتیکه فوج قیصر بنهر بود عساکر شاهی مثل قهر الهی ریختند
و دشمنان را در خاک و خون آمیختند قیصر شکست فاحش خورده بناچاری صلح کرده زرد رو برگشت
لشکر اسلام متوجه تسخیر ممالک نصاری شد و در مدت پنج سال در اکثر بلاد نصاری رایت فتح

ونصرت افراشت والی قرمیان برای حفظ آبروی خویش دختر خود در عقد بایزید پسر سلطان مراد داد باین وجه محفوظ شد از شر و فساد بار دیگر تیمورتاش سپه سالار را با فوج دریا موج برای تسخیر بلاد اجازت بخشید تیمورتاش مقدونیا را گرفته تا حدود بلاد ارنبوط استیلا یافت و شهر منستر را بکمال آهن جانی فتح کرد بیان حروب و کوائف غلبهٔ جنود سلطانی بشرح و بسط درین مختصر نوشتن ممکن نیست لهذا آنچه درخور اختصار است می نویسیم در ۷۹۱ھ هجری برابر ۱۳۸۹ء مسیحی قرال نصرانی حاکم سرب با هم کیشان خود اتفاق نموده چند صد هزار فوج جرار بر سر سلطان مراد کشید سلطان نیز بمقابله شتافت با آنکه فوج سلطانی برابر ربع فوج نصاری هم نبود مگر سلطان متوکلا علی الله در دل هراس نیاورده مقابل شد بایزید پسر سلطان مراد یکبار با تمام فوج بر دشمن حمله نمود آنقدر مردمان کشته شدند که جویهای خون در میدان هیجا روان شد قرال زنده اسیر گردید بقیة السیف بحال تباه گریختند فتح عظیم بتایید رب کریم نصیب شد سلطان مراد بعد این فتح شگرف در میدان نبرد خرامید هر سو هزارها نعش کفار می دید و شکر خدا می کرد ناگاه کافری زخمی که در کشتگان افتاده بود و سلطان از برابر او گذشت شیر آسا برجست و بیک خنجر آبدار شکم سلطان درید قورچیان آن نیم جان را قیمه کردند و همانجا قرال را آورده گردن زدند سلطان مراد جان بحق تسلیم نمود بایزید نعش پدر را در شهر برصه آورده دفن کرد عمر این پادشاه شصت و سه سال و مدت سلطنت چهل و پنج سال بود و این پادشاه بسیار دانشمند صاحب عزم درست صوفی مشرب صوف پوش درویش سیرت عابد پرهیزگار بود از شهر برصه بشهر ادرنه تختگاه خود منتقل کرده می ماند

بیان چهارم در ذکر سلطنت سلطان بایزید یلدرم

بعد مردن مراد بایزید تاج بر سر نهاد برادرش یعقوب آهنگ منازعت در سر کرده فرصت می جست بایزید اطلاع یافته وقت نیم شب کشت من بعد بمحاربهٔ سرب شتافت شهر ویدن و سکوب را گرفت لازار والی سرب انجام کار بد دیده خواهر خود را بعقد بایزید داده باج قبول کرده جان بسلامت برد و در همان ایام اندرونیکوس و پسران هر دو اتفاق نموده

خواستند که جان بالالوغ پدر وجد خود را با مانوئل پسر دیگر جان بالالوغ را بدست آورده براورنگ قیصری
بانشاندند جان بالالوغ خبر یافته پسر و نبیره را قید کرد اندرونیکوس و پسر او خفیه بخدمت بایزید عرض نامه
نوشتند بایزید بیلغار بشهر قسطنطنیه رسید چون فوج قیصر در باطن شریک اندرونیکوس بود بلا منازعت
بایزید جان بالالوغ و مانوئیل را قید کرد و از اندرونیکوس باج مقرر نموده بر تخت نشانید جان بالالوغ
و پسرش مانوئیل از قید خانه گریخته نزد بایزید حاضر شدند و سوای آنکه یعنی جزیه که اندرونیکوس
تعهد کرده بود دوازده هزار فوج در رکاب بایزید متعین نمودن اقرار کردند بایزید جان بالالوغ
را بر تخت نشاند و اندرونیکوس و پسر او را گرفتار کرده در جزیرهٔ از جزائر دریای سفید محبوس کرد
والی سرب حسب خواهش بایزید اجازت بنای مساجد و مدارس و سکونت اهل اسلام در ملک خود
داد بایزید بیت المال را بسیار محافظت میکرد و صرف در مصارف فوج صرف می کرد لهذا خواهش
که از سکان شهر اشهر زر گرفته مساجد و مدارس در کشور سرب بنا کند نصارای شهر اشهر این خبر شنیده
سامان جنگ فراچنگ آورده مستعد جدال شدند بایزید در غضب آمده جان بالالوغ را نوشت
که برج و باروی شهر اشهر را از پا افگند جان بالالوغ از بایزید ترسیده شهر اشهر را حواله نمود بایزید
چند صد هزار دینار (یعنی فصیل) از انجا گرفته در ملک والی سرب عمارات عالی ساخت و مسجد جامع در شهر سرب
بصرف زر خطیر تعمیر کرد والی ایدن که متصل شهر اشهر بود خائف شده دار الخلافه خود را حواله بایزید
ساخته بنای دوستی محکم کرده سکه و خطبهٔ بایزید در قلمرو خویش جاری ساخت در شهر تیره سکونت
اختیار کرد بایزید ازین امور فراغت یافته مجدداً کمر همت بتسخیر ممالک نصاری بسته لشکر کشید و از
قیصر روم حسب وعده دوازده هزار سپاه طلب کرد مانوئیل پسر جان بالالوغ با فوج حاضر شد
بایزید جزیرهٔ رودوس وغیره جزائر را در اسرع اوقات فتح کرد جان بالالوغ قلعه و فصیل قسطنطنیه را
استوار کرد و بسامان جنگی آراست بایزید خبر یافته نوشت که حصار شهر را منهدم کن ورنه پسرت را
کور خواهم کرد جان مجبور شده حصاری که نو ساخته بود مسمار نمود و ازین ندامت و غم
در چند روز مُرد مانوئیل خبر مردن پدر دریافته بی اجازت بایزید بقسطنطنیه رفت بایزید خشم گرفته فوج

برای تسخیر قسطنطنیه فرستاد و فوج دیگر بممالک بلغار روانه ساخت سرداری علاءالدین نام فرصت یافته
تیمورتاش را قید کرده رایت عصیان افراشت بایزید بسبیل یلغار بر سر او رسید و جمعیتش را متفرق کرد
علاءالدین با دو پسر خود در قید بایزید آمد بایزید هر دو پسرش را در قلعهٔ برصه محبوس نمود و علاءالدین
را حوالهٔ تیمورتاش کرد او بعد چند روز بی اذن بایزید او را کشت بایزید از انتظام خانگی خود مطمئن شده
عنان عزیمت برای تسخیر ملک معطوف کرد و بعد جنگهای فراوان کشور بهران[۱] الدین را بدست آورد
و بر اکثر قلاع و بقاع نصاری استیلا یافت بعضی کسان از صولتش گریخته در سمرقند پیش
امیر تیمور گورکان رفتند بایزید لشکر گران آراسته در سنه ۷۹۶ هجری متوجه تسخیر قسطنطنیه شد قیصر
از پوپ و دیگر شاهان نصاری مدد جست هشتاد هزار فوج بمدد او آمد در سواد شهر نیکوبولی فیمابین
حرب صعب گردید آخر نسیم فتح بر پرچم اسلام وزید نصاری شکست فاحش خوردند و سراسیمه
و تباه حال گریختند ده هزار نصرانی زنده اسیر شدند روبروی بایزید سرهای شان از تن جدا کشتند
قیصر روم برای استمداد با میر تیمور نوشت امیر ملتفت نشد قیصر بهر نحو یکه میسر شد از بایزید صلح نمود
بایزید قرین فتح و فیروزی بشهر برصه برگشت و بر چار بالش کامرانی نشسته داد عیش و طرب داد
امیر تیمور گورکان قهرمان ایران و توران ایلچی نزد بایزید فرستاد و احمد جلبار والی عراق را
که از امیر تیمور گریخته نزد بایزید پناه گرفته بود طلب کرد و مخلصانه نوشت که شما را بغفلت نشستن
روا نیست نصاری در کمین و دشمن جان و دین اند بایزید باستماع این پیام بغایت خشمناک شد
و بسیار مکروه و درشت جواب نگاشت و وکیل را بخواری از پیش خود بدر کرد و از حال نوشتن قیصر
خطی بنام امیر تیمور با مید استمداد آگاهی یافته بیشتر غضبناک گشته بذات خود لشکر جرار بر قسطنطنیه
کشید امیر تیمور بدین جواب ناصواب و دریافتن بی حرمتی سفیر خود بقهر آمده با لشکر قهار ترکان
شیر شکار برای محاربهٔ بایزید روبراه نهاد و یک پسر و چند سرداران بایزید که در شهر سیواس بودند
اسیر امیر تیمور گرفتند جنگ عظیم گردید پسر بایزید و سرداران نامی او کشته شدند فتح و نصرت
نصیب امیر شد بایزید چون خبر یافت این سانحه هوشربا سخت مشوش گردید محاصرهٔ قسطنطنیه را

[۱] [illegible]

گزاشته بسرعت تمام برای جنگ شتافت متصل قصبهٔ انگوره تلاقی عسکرین رو نمود نوزدهم ماه ذی الحجة الحرام ۸۰۴ هجری سپیده دمی که مهر منور از افق خاور سر برآورد بایزید مانند دیوار صف سپاه در میدان کشید موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی هر پنج پسر خود را با سرداران جنگ آزموده در میمنه و میسره و قلب و جناح جا داد و خود با سپاه گزیده تیغ خون آشام علم کرد و از جانب دیگر امیر تیمور صاحب قران با یلان توران و ایران مانند رستم و سام و نریمان باگرزهای گران و تیغهای سرافشان متوجه دشمن کشی شد از بام تا قریب شام جنگی رو داد که مثل آن پیر فلک کم دیده بود آخر روز بر فوج بایزید شکست افتاد و برخی از سپاه بایزید از بیم جان رو بروی امیر سپر نهاد و بایزید بخت خود برگشته دید رو بفرار نهاد اسپ سکندر خورد بایزید از پشت زین بر زمین افتاد شخصی از سپاه امیر او را اسیر کرد و یک پسر او موسی نام نیز دستگیر امد و پسر دیگر مصطفی نام گم شد شاید مقتول گردید باقی سه پسر بحال خراب و دیدهٔ پر آب با خاصهٔ ممالک خود فرار کردند هرگاه بایزید را رو بروی امیر تیمور صاحب قران آوردند امیر تعظیما برخاست و برابر خود نشاند و بدلجوئی و مراعات گرد ملال از چهرهٔ اش برافشاند و حسن برلاس را موکل نمود که بایزید را براحت نظر بند دارد بایزید که مرد غیور بود از این هزیمت و گرفتاری دلش خون شد و از غم و غصه بعارضهٔ بخار شدید مبتلا گردید هرچند مداوا میشد فائده نمی کرد آخر چهاردهم ماه شعبان ۸۰۵ هجری انتقال کرد امیر تیمور پسرش موسی را که همراه پدر نظر بند می ماند نعش بایزید حواله نموده رخصت کرد موسی صندوق نعش همراه گرفته در شهر برصه رسید دفن کرد و بعضی نبشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجرهٔ آهن بند کرده معذب کرد بایزید خود را کشت قائد فضائل پناه محمد بن خاوندشاه در روضة الصفا می نویسد که بایزید یلدرم بمرض خناق و ضیق النفس در بلدهٔ آق شهر انتقال کرد پسرش موسی در پهلوی مزار شیخ محمود نعش را در زمین امانت سپرد امیر تیمور باستماع این واقعه تاسف کرد چه می خواست که تمام دیار روم مسخر کرده بایزید را ملک و تاج و نگین بخشیده رخصت کند اخر پسرش موسی را یکصد اسپ بادپیا با ساز

و یراق و یرلیغ آل تمغا و خلعت گران بها و ترکش و کمان و شمشیر مرصع وغیره داده حکم فرمود
که نعش بایزید را در محفه بآیین شاهان بکشور خود برد موسی رخصت شده جنازهٔ پدر را در شهر برصه دفن کرد

بیان پنجم در ذکر سلطنت محمد خان اول

هرگاه بایزید در قید امیر تیمور در آمد پسران او گریخته در کشور خود آمدند و باهم جدال و قتال نمودند
که تفصیل آنرا جداگانه کتاب می باید بالجمله تا یازده سال خانه جنگی و قتل و نهب در آل عثمان
برپا ماند آخر سلیمان از دست سپاه ینگی چری که ریش رئیس آن قوم را تراشیده بود
کشته شد موسی برای خونخواهی برادر کمر بسته بسیار ینگی چری را زنده گرفتار کرده در آتش سوخت
آخر در سنه ۸۱۶ هجری محمد برادر خود موسی را قتل کرده بر سریر سلطنت نشست و بضبط و ربط مهمات
مالی و ملکی متوجه شد و با سلاطین فرنگ و یونان دوستانه راه و رسم نامه و پیام جاری کرد
حاکم قرمان که دشمن بایزید بود فرصت یافته بر شهر برصه تاخته قبر بایزید را کاویده از آتش سوخت
محمد خان برای اطفای نائره فساد عنان عزیمت معطوف کرده دشمن را هزیمت داد مصطفی بیگ
پسر حاکم قرمان گرفتار گردید هرگاه روبروی محمد خان آمد یک کبوتر زیر جبهٔ خود محاذی سینه نهان
کرد و از سلطان محمد خان کلمات معذرت بر زبان آورده دست بر سینه نهاده گفت که قسم
بخدای تعالی که تا این روح در جسد منست با سلطان خیانت نخواهم کرد محمد خان نیز قسم شرعی
بر زبان آورده عفو تقصیرات نمود و رخصت کرد مصطفی بیگ همینکه بیرون قصر شاهی شد
کبوتر را از جبه برآورده کشت و در دم بیرون شهر شتافته گلهٔ گوسپندان شاهی را غارت نمود
خبر بسلطان رسید سواران تعاقب کرده باز دستگیر نموده روبروی سلطان آوردند سلطان
فرمود که اگر مثل تو عهد شکن کمینه خود را عقاب کنم در شرف من نقص روی دهد چه من ترا امان
داده ام اگر تو از سوگند خود برگشتی لائق شان عالی من نیست که من هم برگردم برو که جان بخشی تو
کرده ام و در همین ایام شخصی سر بشورش بر داشت و گفت که من مصطفی پسر بایزیدم که در جنگ
امیر تیمور روپوش شده بودم سلطان بر سر او لشکر کشید آنکس شکست خورده پیش یکی از

عمال قیصر روم پناه گرفت محمد خان از عامل قیصر طلب کرد او جواب داد که بدون اجازت قیصر نخواهم داد مانویل قیصر روم نامه بسلطان نوشت که هرکس بدرگاه سلاطین پناه می گیرد او را اگر شما امان نمیدهند الامن عهد میکنم که او را در قید خواهم داشت تا بمیرد سلطان قبول کرد و برای او تنخواه مقرر فرمود وقائع جنگهای این پادشاه بسیار اند که شرح آن موجب طول می شود لهذا آنچه ضرورت بود بقلم آمد این پادشاه تختگاه خویش در شهر ادرنه مقرر کرده بود و همین پادشاه موجد جهازات جنگی و سپاه دریا و توپخانه در آل عثمان است در ۸۲۴ هجری بمرض اسهال دموی انتقال کرد هرگاه از شدت مرض آثار ممات دید مراد خان پسر خود را که در شهر اماسیا بود طلب کرد و پیش از رسیدن او مرد وزرا مرگ او را پنهان داشتند بعد چهل و یکروز دمیکه مراد خان رسیده بر تخت نشست خبر وفات سلطان محمد فاش شد ازین پادشاه بسیار مساجد در کشور سلطانی یادگار است آدم ذکی العقل شدید البیاض سیاه چشم عریض الحواجب فسیح الجبهه بلند بینی عریض الصدر دراز دست مستقیم الاعمال عادل مزاج کریم صفت صادق المودة بی کینه بود و امور تفاخر و تزک و احتشام را بغایت پسند میکرد ظروف طلا و نقره ساخته بر شیلان کشید علما گفتند که در اوانی ذهب و فضه خوردن و آشامیدن درست نیست سلطان برسم کفاره سه روز الوان نعمت دران ظروف بفقرا اطعام نمود از مشایخ صوفیه بسیار ربطی داشت و مریدانه خدمت میکرد و این اول کسی بود از آل عثمان که برای شریف مکه معظمه صرهای زر سالانه مقرر کرد تا محتاجان آنجا بهره ور باشند

بیان ششم در ذکر سلطان مراد خان ثانی

بعد وفات محمد خان مراد ثانی که در ۸۰۶ هجری مطابق ۱۴۰۳ مسیحی بوجود آمده بود برا اورنگ خسروانی جلوس نمود مانویل قیصر روم نامه نوشت که پسر خود را بطور رهن نزد من برسان ورنه پسر بایزید یلدرم مصطفی نام را که نزدم محبوس است رها خواهم کرد مراد ثانی قبول نکرد قیصر مصطفی را از قید رها کرده ده جهاز جنگی با فوج داده بر سر مراد ثانی فرستاد مصطفی بر شهر کالی پولی استیلا یافت مراد ثانی بسرکردگی بایزید پاشا سی هزار سپاه برای مقابله فرستاد مصطفی فوج مراد ثانی

راشکست داده بایزید پاشا راگشت قیصر از مصطفی شهر کالی بولی را طلب کرد او نداد قیصر از
کردهٔ خویش دلریش گردید مراد ثانی خود با فوج گران روان شد هرگاه اردوی سلطانی متصل بلدهٔ
کالی بولی رسید اکثر لشکر مصطفی با سلطان مراد پیوست مصطفی دست پاچه شده از کالی بولی
گریخت بعض نوکران او در راه کشتند مراد ثانی با مراد برگشت و با صد هزار فوج جرار بقسطنطنیه
رسیده غنیمت بر قشون خود معاف و مباح کرد قسطنطنیه فتح نشد لیکن قیصر عاجز آمده جزیه
قبول کرد مراد ثانی صلح نموده کوس مراجعت کوفت و قیصر بعد چند ماه غمگین بمقر اصلی خود شتافت
مراد ثانی باز لشکر آراسته برای جهاد روان شد و از تایید الٰهی بسیار شهرهای کنارهٔ بحر اسود را
گرفت که تفصیلش بسیار است و بر بلغار لشکر جرار کشید در آن سرزمین لشکر سلطانی شکست یافت
بست هزار سپاه شاهی ضائع شد باز مراد ثانی بسرکردگی شهاب الدین پاشا هشتاد هزار فوج
برای تسخیر بلغار فرستاد والی بلغار جنگیده غالب آمد و شهاب را با پانصد کس گرفتار کرد مراد ثانی
بار سوم باز لشکر کشید و شکست خورد آخر بوعدهٔ ده سال صلح نمود و پسر خود محمد خان را که چهارده
ساله بود بجای خود نشانده بیاد خدا گوشه نشین شد والی بلغار دریافته عهد شکنی ساخته لشکر کشید
بر او بحر آجنگ عظیم گردید دو صد و چهل و پنج جهازات جنگی مراد ثانی را در دریا بآتش توپ
و تفنگ سوخت و در خشکی نیز غالب آمده بسیار بلدان سلطان را گرفت سرداران لشکر
مراد ثانی را از صومعه بر داشتند و سنجق یعنی علم خاص را در میدان افراشتند مراد با چهل هزار
سپاه مقابلهٔ دشمن کرد و عهدنامهٔ والی بلغار را بر نوک سنان بسته مقدم نمود شاه بلغار
فوج سلطانی را هزیمت داده جلو ریز تا خیمهٔ مراد ثانی رسید مراد قصد گریز کرد سرداران
شیردل عنان اسپ گرفتند در این اثنا شاه بلغار رو برو شد مراد ثانی که در فن تیراندازی
آرش وقت بود چنان تیر زد که از پشت او بدر رفت شاه بلغار بیجان شده
از پشت اسپ بر زمین افتاد توپچیان سر او را بریدند لشکر او هراسان شده
بگریخت مراد ثانی بفتح و کامرانی بدار السلطنه برگشت و بر سریر حشمت و اقبال نشست
و در ۸۵۵ هجری مطابق ۱۴۵۱ مسیحی ماه شباط باجل موعود از جهان فانی انتقال نمود

ص آرش نام تیرانداز [illegible] در فن تیراندازی [illegible] او در [illegible] در روضة الصفا مرقوم است [illegible]

نام ماهی از ماههای روم است ۱۲

بیان هفتم در ذکر سلطنت ابو المعالی سلطان محمد خان ثانی

این پادشاه پسر سلطان مراد ثانی است سنه ۱۴۳۰ مسیحی در شهر ادرنه پیدا شد و وقت وفات پدر خود در شهر مغنیزیا بود خبر رحلت پدر شنیده بسرعت تمام رسیده سنه ۸۵۵ هجری برابر سنه ۱۴۵۱ مسیحی بر سریر جهانداری متمکن شد قیصر قسطنطنیه نفقهٔ برادرش مسمی ارخان که نزد او محفوظ بود طلب نمود و تهدیدگا نوشت که اگر در فرستادن در ماهه او توقف خواهد شد او را رها خواهم کرد بدیدن این نامه محمد خان ثانی غضبناک گردیده برای تسخیر قسطنطنیه کمر همت بست و در بلدهٔ ادرنه بجمع جیوش فرمان داد و صدها توپهای اژدها پیکر که گولهٔ آن تا یک دو میل رود در مدت قلیل تخت هرگاه اسباب و آلات قلعه کشائی فراهم کرد در ساعت سعد کوچ فرمود قیصر روم ایم براطوس قسطنطین والی قسطنطنیه نیز سامان جدال و قتال مهیا ساخته ایلچیان نزد سلاطین نصاری فرستاده امداد جست پاپ مرشد نصاری و دیگر ملوک بنی اصفر فوجها برای مدد فرستادند محمد خان ثانی با دو لک و پنجاه هزار عسکر جرار و صدها توپهای آتش بار اول ماه نیسان سنه ۱۴۵۳ مسیحی متصل قسطنطنیه رسیده خیام فیروزی احتشام نصب کرده بضرب توپهای رعد خروش زلزله در گوش ساکنان شهر انداخت و بسیار جهازات جنگی از طرف دریا گماشته در خشکی درفش جهاد افراخت شب و روز تا پنجاه روز فیمابین جنگ توپ و تفنگ برپا بود و چار برج قلعه خراب شد و جابجا فصیل سوراخ گردید بست و نهم ماه ایار سنه ۱۴۵۳ مسیحی برابر بستم ماه جمادی الاولی سنه ۸۵۷ هجری فوج شاهی یورش نمود حشر عظیم برپا شد نصاری تن بمرگ داده یکدگر را وداع کردند و بجنگ پیوستند قسطنطین در کنیسه ایاصوفیه که حالا جامع مسجد است بصد یاس اشک ریز رفته وداع کنیسه کرد و ابواب سور شهر را مقفل نموده کلید ها را در دریا انداخت جنود اسلام بکمال بهادری تا فصیل رسیده از رخنها داخل شهر شدند و بقتل عام بازوی شجاعت افراختند قسطنطین ایم براطوس رخت شاهی را از تن خود بر کند تا کسی او را نشناسد و گرفتار نکند آنگاه تیغ بکف مردانه در صفوف لشکر سلطانی آمد و از دست سپاه

نیگ چری مقتول شد محمد خان بشوکت تمام و طمطراق مالاکلام داخل شهر گردیده سر قیصر را
بر نوک نیزه بلند کرده در تمام شهر گردانید و جمله اولاد و احفاد قیصر را بی دریغ زیر دم تیغ کرد
سه روز قتل و نهب در تمام شهر آن درجه شد که تفصیلش (اولاد ۱۲) بسیار است روز چهارم رعایا امان
یافت و برای مرمت شکست و ریخت حصار و دیگر عمارات حکم شد کنائس (بتخانها ۱۲) بزرگ مساجد اسلام
گردیدند و بعضی برای نصاری گذاشته شدند و بر قوم اروام موافق مذهب شان بطریق
مقرر گشت و عصای بطریقی حسب دستور قدیم قیاصره باو عطا گردید این شهر از وقتیکه قسطنطین
اکبر بنا نهاد تا این واقعه بست و نه مرتبه محصور شد و هفت بار مفتوح گشت **فائده**
در تاریخ جدولیه تالیف منشی خادم علی نوشته است که قسطنطنیه الموسوم باسلام بول از
مکه معظمه ۲۳۷۰ میل فاصله دارد و قیاصره روم اول کیش فلاسفه داشتند بعد ظهور حضرت عیسی علیه السلام
مذهب عیسوی قبول کرده نصرانی شدند و در تمام شاهان نصاری بمنزله شهنشاه بودند فقط
بعد این فتح مبین سلطان محمد خان فتح نامجات بنام والی مصر و شریف مکه و شاه ایران
نوشت و خراج بر نصاری مقرر کرد و مسجد جامع که بمسجد (وسط) ایوب مشهور است بنا نهاد هر گاه
تعمیر باتمام رسید روز جمعه سلطان رفت و نماز گذارد شیخ الاسلام قاضی القضاة
شیخ شمس الدین شمشیر در کمر شاه بست از ان روز در آل عثمان رسم شد که هر پادشاه که بر تخت
جلوس میکند در ان مسجد روز جمعه می رود و شیخ الاسلام وقت شمشیر در کمر او می بندد
بعد این ضبط و ربط و انتظام مالی و ملکی سلطان قلعه بلغراد را بیک لک و پنجاه هزار سپاه
و سیصد ضرب توپ محاصره کرد محاصره امتداد کشید و روزی سلطان زخم خفیف هم
برداشت آخر دست از محاصره بر داشته به اکرنته برگشت باز دم راست کرده بجهانگیری
متوجه شد و در چند سال بسیار بلدان یونان و اقلیم سربیا و طراب زون و ولایت
سینوب و جزیرهٔ لسبوسیه و کشور صقالبه و بلاد اکرنبوط و دیگر بلاد که شرح و بیان آنرا کتاب
کلان درکار است مفتوح نمود و در سنه ۸۸۵ هجری برابر سنه ۱۴۸۰ مسیحی صد هزار سپاه همراه گدیک طرق پاشا

که از عزیزان قیصر مقتول بود و بر جزیرهٔ رودس فرستاد لشکر سلطانی تا سه ماه محاصرهٔ جزیره کرد
چون مفتوح نگشت برگشت من بعد سلطان بجمیع وزرا و امرا حکم فرمود که دو لشکر بزرگ
یکی برای تسخیر جزیرهٔ قبرس و دیگر برای ایران فراهم شود هنوز این سپاه و سامان آن
جمع نشده بود که سلطان بیمار شد و در بلدهٔ آزنی کمید در ماه جمادی الاولی ۸۸۶ هجری
موافق ۱۴۸۱ مسیحی سی و یک سال جهانداری کرده بعمر پنجاه و دو سال بملک بقا راهی گردید این پادشاه
بلاد دوازده پادشاه را گرفت و از دو صد زیاده قلاع و بقاع را فتح نمود که تفصیل وقائع آن از دفتر کلان می باید
مرد قوی اندام و از قد تیر انداز بی بدل بود و علما را بسیار عزت می کرد و خود هم بهره از علم داشت دو پسر بایزید و جمشید نام گذاشت

بیان هشتم در ذکر سلطنت بایزید ثانی

بعد وفات محمد خان وزیر او محمد پاشا خواست که جمشید پسر کوچک سلطان را بر تخت نشاند
سپاه ینگ چری وزیر را کشتند و اسحق پاشا را بجای او منصوب نمودند بایزید با چار هزار سوار
تیز رفتار بسبیل یلغار از شهر اماسیا رسیده بر اورنگ قیصری متمکن شد جمشید که در ۸۸۵ هجری
از کتم عدم بشهرستان وجود خرامیده بود و گریخته در نواحی شهر برصه علم بغاوت افراشت بایزید
برای تادیب برادر لشکر فرستاد مقابله و مقاتله رو داد فوج سلطانی مغلوب گردید
بایزید خود روان شد و جنگید جمشید شکست یافته فرار ساخت در اثنای راه قوم ترکمان لباس
و سلاح او را گرفتند جمشید بحال خراب و دیدهٔ پر آب سمت مصر شتافت قایدبیگ شاه قوم چرکس
او را احترام نموده نزد خود جا داد و ترکمانان رخت و سلاح او را نزد بایزید هدیه بردند و طالب
انعام و اکرام شدند بایزید حکم داد که در اسلام بول حاضر شوید آنجا انعام معقول خواهم داد
گروه ترکمان بامید فراوان روان شدند هرگاه در قسطنطنیه رسیدند جلادان بحکم سلطان
بر دار کشیدند بایزید گفت که اینست سزای غلامان نمک حرام که بر آقایان خود دست تعدی
دراز کنند جمشید بعد چار ماه از نزد قایدبیگ بمکهٔ معظمه رفت بعد ادای حجة الاسلام باز سامان جنگ
مهیا نمود بایزید نامه نوشت که بامر الهی ملک نصیب من بود تو چرا مقابله با ارادهٔ الهی میکنی

جم جواب داد که تو بر عهد رحمت اوقات بفراغت بسر میکنی پس من چرا سر خود را بر خار انهم آخر میان این
بار دیگر جنگ گردید جم هزیمت یافته بشهر طاش ایلی گریخت بایزید باز نامه برای صلح نوشت
جم پارهٔ ملک طلب کرد بایزید جواب فرستاد که خطبه در میان دو خطیب تقسیم نمیشود جم بطرف
جزیرهٔ رودس شتافت قوم صقالبه بحمایت او کمر بستند بایزید نامه بحاکم رودس نگاشت
که برادرم را گرفتار کرده بمن سپار و باج بدرگاه من برسان حاکم رودس قبول نکرد و جمشید را
بخوف بایزید بشهر نجحس علاقهٔ ایطالیه فرستاد جمشید از انجا هم دل برداشته بشهر روسیلیون
علاقهٔ فرانسیس و از انجا بشهر دیگر همچنان هفت سال گردید آخر شاه فرانسیس او را قید کرد بعد مرگ
شتولیس ایم براطوس پادشاه فرانس نزد پاپ ششینیوس نام جمشید رسیده حال تباه خود نمود
پاپ باحترام نزد خود داشت هرگاه پاپ مذکور مُرد بجای او پاپ اسکندر ششم نشست بایزید
برای او زر فرستاد و نوشت که شر اینکس را از من دفع کن ایلچی بایزید که زر برای پاپ
از اسلامبول می برد در شهر انکونا علاقهٔ ایطالیه رسیده در دست جولیانوس حاکم آنجا
که دشمن پاپ بود گرفتار شد زر بغارت رفت پاپ بایزید را خبر کرد بایزید بار دیگر بدادن
زر موعود وعده نمود پاپ بطمع زر جمشید را زهر داد بایزید در عهد سلطنت خود بسیار جنگها نمود
و چندین شهر را کشود سالی برای جنگ بملک ارنوطی می رفت در اثنای راه فقیری برابر آمده خواست
که از خنجر بکشد سپاه سلطانی هجوم آوردند و او را پاره پاره کردند از ان روز دستور شد که آدم
سلاح بند قریب سلطان نرود و در سنه ۹۰۳ در بلاد بولونیا جنگ کرده ده هزار نصاری را
اسیر ساخت و ملک بولونیا را بسیار تاراج کرد و در سنه ۱۵۰۹ مسیحی چهاردهم ماه ایلول در قسطنطنیه
زلزله آمد یکهزار و هفتاد خانه و یکصد و نه مسجد و یک پاره قصر قیصر افتاد و تا چهل و پنج روز زلزله
بار بار عود می کرد بعده سلطان پانزده هزار معمار و مزدور گماشته بیوت و مساجد منهدمه را
درست کرد و در سنه ۱۵۱۲ مسیحی برابر سنه ۹۱۸ هجری بمرض نقرس بایزید انتقال کرد عمر این پادشاه
شصت و هفت سال و مدت سلطنت سی و دو سال و این قیصر مرد جسیم قوی الهیکل سیاه گیسو

لطیف و ظریف ادیب و لبیب عابد پرهیزگار تیرانداز نامدار ناظم ناثر بود و هر سال زر خطیر بمکه معظمه ارسال میکرد

بیان نهم در ذکر سلطنت سلطان سلیم خان

بعد استقرار شدن بایزید پسرش سلیم خان بر تخت نشست این پادشاه در سنه ۱۵۱۲ مسیحی برابر سنه ۹۱۸ هجری
بوجود آمده بود بعد جلوس برادرزاده اش علاء الدین نام در شهر برصه باغی شد سلیم پسر خود سلیمان را
ولیعهد کرده با هفتاد هزار سپاه برای دفع او شتافت و یکصد و بست و پنج جهاز جنگی از راه دریا بر سر
برادرزاده فرستاد احمد پدر علاء الدین در شهر اماسیا نیز بغاوت اختیار کرد و مصطفی برادر وزیر اوش
شریک و وزیر احمد شد سلیم در راه خبر یافت که زنان مصطفی نزد او میروند سواران برای گرفتاری
شان دوانید احمد خبر یافت بر سر سواران تاخته متفرق کرد و زنان را از آفت رهانید سلیم
سرداران را با خود متفق نموده نخستین مصطفی را تسلی داده بدست آورده گلوی او فشرده بیجان کرد
من بعد بسیار امرا و وزرا و تمام برادران و برادرزادگان را بصد بی رحمی و قساوت قلبی
بانواع ظلم و جور کشت سوای شاه اسمعیل صفوی جمله سلاطین عصر تهنیت نامها نگاشته بدرگاه
او تحف و هدایا فرستادند سلیم نهایت متعصب سنی حنفی المذهب بود و با فرقه شیعه عداوت
قلبی داشت بحدیکه در کشور خود هرگاه خبری یافت که فلان شیعی ست بی توقف او را قتل میکرد
باین نهج زیاده از چهل هزار آدم را قید کرد و عقوبت نمود و علمای عهد او فتوی نوشتند که
قتل نمودن شیعی ثواب بزرگست شاه اسمعیل بر سلیم خان خروج کرد و مراد خان یک برادرزاده
سلیم که نزد شاه اسمعیل گریخته پناه گرفته بود نیز همراه شد سلیم خان خط نوشت و از راه استهزا
برای اسمعیل عصا و مسواک و چادر بهدیه فرستاد اسمعیل جواب تمام زد و یک حقه طلا پر از افیون فرستاد
سلیم خان بغضب آمده ایلچی را گردن زد و با یکصد و چهل هزار سپاه و شصت هزار شتر محموله
اسباب و آلات جنگ با برات روانه شد اسمعیل طاقت مقاومت در خود ندیده چند منزل ملک
خود را سوخت تا گاه و آذوقه هیچ میسر نشود لشکر سلیم ازین وجه بسیار تکلیف کشید همدان پاشا
از سلیم شکایت کرد که درین ملک نقصان سپاه بسیار شد سلیم بغضب آمده همدان را گردن زد

ونزد اسمعیل لباس زنان فرستاد اسمعیل با آنکه قوت مقابله نداشت رو بغنیم آورد و غرهٔ ماه رجب
سنه ۹۲۰ هجری بین الفریقین جنگ عظیم گردید اسمعیل در عین معرکه زخم برداشته از پشت اسب افتاد
سواران سلیم دور او شدند سواری از ایران بکمال دلاوری رسیده اسپ خود داد اسمعیل برجست
و بر توسن نشست و مردانه از حلقهٔ سواران رومی بدر رفت و آن سوار در آنجا کشته شد
اسمعیل گریخته به تبریز رفت سلیم بر خیام اسمعیل تاخته تاراج کرد و یک زن شبستان اسمعیل را
که در خیمه یافت گرفتار ساخت و از مردم ایران هر کرا یافت قتل کرد و جانب تبریز عنان برداشت
مرزا بدیع الزمان از اولاد امیر تیمور گورکان بملاقات سلیم خان آمد سلیم بعزت و اکرام ملاقات کرده
و اموال اسمعیل هر قدر در تبریز یافت ضبط کرد اسمعیل ناچار شده هدیه فرستاده زن را باز خواست
سلیم از کمال تعصب مذهبی که در دماغش پیچیده بود وکیل را قید کرد و زن را بیک سپاهی خود
جعفر چلبی نام حواله کرد اسمعیل خبر یافته از کمال غصه جان داد سلیم خان از ایران برگشته بشهر اماسیا رفت
و در سنه ۹۲۱ هجری از اینجا بشهر کو باخ رو نهاد و لشکر بر علاء الدوله سردار ترکمان فرستاد سینان پاشا
افسر لشکر قیصر علاء الدوله را کشته سر او نزد سلطان فرستاد سلیم خان برای عبرت پیش عزیز مصر
مرسل نمود ناگاه خبر رسید که در قسطنطنیه قوم ینگ چری خانهٔ صدر اعظم را تاراج کرده سر بشورش
برداشته اند سلیم نزود باسلامبول شتافته مجرمین را قتل کرد و بعده بر دیار بکر و ماردین و سنجار
و موصول وغیره بلاد لشکر کشیده قرین فتح و ظفر شد و در سنه ۹۲۲ هجری از قانصوه والی مصر ناخوش
شده برای استیصال او برادر مغل بیگ وکیل عزیز مصر حاضر شد سلیم خان حکم بکشتن او کرد یونس پاشا
شفاعت نمود سلیم از سر خون در گذشته ریش تراشیده بر خر خارشتی سوار کرده شهر بدر ساخت
عزیز باوراک این حال برای محاربه باستقبال نمود چون پیر هشتاد ساله بود در عین معرکه از بالای سمند
جدا شده کشته شد سلیم فتحیاب گشته حلب و حمص و دمشق و شام را مسخر نموده در انجا چهار ماه اقامت
کرده از امرای عرب ملاقات ساخته بکوه لبنان رفته زیارت مقامات متبرک حاصل کرد و در دمشق
جامع اموی دید خطیب را خلعت پنجاه هزار قرش بخشید این مسجد بسیار کلان است و در طول

حک بانی مسجد ولید بن عبدالملک بن مروان خلیفه ششم اموی است ساخته در سنه ۸۸ هجری عیسوی

پانصد و پنجاه قدم و در عرض یکصد و پنجاه قدم مبنی بر ستونهای سماق و رخام مختلف الالوان
در آسمانهٔ او شش صد قندیل به سلسلهای طلا و نقره آویخته بود و در ماه رمضان دوازده هزار
قندیل دران مسجد روشن میشد چهار محراب چهار امام اهل سنت و جماعت بنحویکه در مکهٔ معظمه ساخته اند
نیز موجود هست و سه منارهٔ بسیار بلند دارد و هفتاد و پنج نفر مؤذن معین بودند و در تعمیر این عمارت
عالی ثلثه الف الف دینار بصرف آمده سپس این فتوحات نامه بنام طومان که بعد قانصو
عزیز مصر شده بود برای اطاعت خود نوشت طومان وکیل سلیم را کشته صف جدال در نواحی
شهر غزّه آراسته فوج رومی غالب آمده شهر غزّه را کشاده از راه دشت سمت مصر روان شد حسین پاشا
بسبب خرابی راه منع کرد سلیم برهم شده حسین را قتل نمود ۲۹ ذی الحجه سنه ۹۲۲ هجری فیمابین طومان
و سلیم محاربهٔ عظیم گردید در نبرد اول سینان پاشا افسر سپاه رومی مقتول گشت آخر بعد چند
جنگ بر مصر فتح میسر شد مردمان مصر شهر خالی نموده گریختند سلیم خان امان داده طلب کرد
هرگاه در اماکن خود آمدند عهد شکنی کرده هشتاد هزار مصری را گردن زد طومان لشکر بیکران
از بر عرب جمع کرده بمقابله آمد و سلیم را شکست داده مصر را باز گرفت سلیم برای صلح مصطفی پاشا
را نزد طومان روانه کرد طومان مصطفی را کشته رزم آرا گردیده از لشکر سلیم هزیمت یافت
و پیش یکی از سرداران چارخود شتافت آن سردار او را گرفته حواله سلیم ساخت سلیم فی الفور
سر از تن او جدا کرد بعد این واقعه سنه ۹۲۵ هجری سلیم خان بقسطنطنیه مراجعت کرد و یکصد و پنجاه
جهاز جنگی ساخت و شصت هزار سپاه جدید نوکر نهاد هشتم شوال سنه ۹۲۶ هجری نه سال سلطنت کرده در عمر پنجاه و چار سال
باجل خود درگذشت این پادشاه دراز قد کوتاه پا بزرگ جثه سرخ رنگ بزرگ چشم پرغضب بود و ریش خویش
می تراشید و بصید افگنی شغف تمام داشت و شعر هم میگفت اشعار فارسی و عربی و ترکی او در دیار روم معروف است

بیان دهم در ذکر سلطنت سلطان سلیمان خان

بعد مردن سلیم سلیمان بر تخت نشست در عهد این پادشاه بسیار حشمت و شوکت آل عثمان زیاده شد
سیزده بار بذات خود جنگ نمود و در کشور خود بسیار عمارات تعمیر کرد و در مدت سلطنت چهل و شش سال

کارهای بزرگ را سرانجام داد نخستین قلعهٔ بلغراد را بذات خود فتح کرد و بمقر خلافت برگشت بعد ده روز
سه پسر او مردند باز از فرانسیس و دیگر نصاری بارها جنگیده اکثر فتح یاب گشته ابراهیم پاشا شوهر خواهر
سلیمان بحکم سلطانی لشکر بر نصاری کشید و زیاده از دو لک نصرانی را کشته و یک لک را
اسیر کرده برگشت و خزانهٔ شاهی را از زر و جواهر و امتعهٔ گران بها پر ساخت باز بر نصاری تاخته
بست و پنج هزار سر نصاری آورده برابر خیمهٔ سلطان مثل برج چید و این مهم عظیم را در هفت ماه
انجام داد شعر گشت از عیسائیان چندانکه از روی نیاز + عیسی اندر آسمان دامان پیغمبر گرفت + و در
سنه ۹۴۱ هجری ماه شعبان اهل حلب قاضی را در جامع مسجد کشتند شاه خبر یافته هفت مفسدین را
گرفته قصاص کرد و درین سال شاه نمسا ایلچی فرستاد و بعضی امور نامرضی نوشت سلیمان برهم شده
تا ماه وکیل را قید کرده رخصت کرد و گفت که بشاه خود بگو که من خود آمده جواب سوالات تو میدهم
و در همان ایام دهم ماه ایار سنه ۹۲۵ مسیحی با یک لک و پنجاه هزار سپاه و سیصد ضرب توپ متوجه
کشور نمسا شد در اثنای راه قریب یک دریا باران بارید آب دریا بطغیانی آمد بسیار خیمه
و سپاه خراب گشت آخر بعد دو روز از آن تکلیف نجات یافته پیشتر قدم برداشت شاه موهگز
برای ملاقات آمد سلیمان جانب چپ بر کرسی نشانده بمهربانی گفتگو کرده خلعت گران بها
و سه راس اسپ با زینهای مرصع داده رخصت نموده جانب بلدهٔ بود و گرسی رو نهاد شاه بود و گرسی
که از مردم ارشد بسیار نصاری علف تیغ شدند و آن ملک داخل کشور سلطانی گردید آخر این
سال سلطان بفتح و ظفر مراجعت کرده بکمال کر و فر باسلامبول آمد و در سنه ۹۳۲ هجری شاه
فرانسیس نامه نوشت و از اعدای خود شکایت کرد در ماه ربیع الثانی سنه مذکور جواب تحریر شد
باز در سنه ۹۳۵ هجری ماه محرم شاه فرانسیس خط نوشت و کنیسهٔ نصاری که در بیت المقدس بود
طلب کرد سلیمان بجواب رقم زد که از مدت دراز کنیسه مسجد اهل اسلام ست اکنون کنیسه نمیشود
و این مقدمهٔ دین و مذهب ست اگر مال و جاگیر طلب می کردید بشما می دادم و در نوزدهم
ماه رمضان المبارک سنه مذکور با دو لک سپاه از قسطنطینیه برآمده متوجه بلاد سرب شد

و ۴۳ قلعه را گرفت و بشوکت تمام بشهر بلغراد رسیده سپاه را انعام داده در سنه ۹۴۱ هجری بسمت عجم
متوجه گشت بغداد را گرفت و مقبرهٔ ابوحنیفه را از سر نو تعمیر کرد و تا شهر تبریز کوچ بکوچ رفته رو
بالکاهی خود نهاده داخل قسطنطنیه شده ابراهیم پاشا وزیر خود را بکدام جرم کشته خیرالدین پاشا
را خلعت وزارت داد خیرالدین در سنه ۱۵۳۴ مسیحی شهر تونس را گرفت بادشاه تونس بدو شاه
اسپین کشور خود بدست آورد و در سنه ۱۵۳۹ مسیحی سلیمان بعزم ملک گیری سوار شد و خیرالدین پاشا
را نیز با فوج دریاموج جدا رخصت کرده برای تسخیر ممالک نصاری حکم فرمود او بست و پنج جزیره
از جزائر بنادقه گرفت و سلیمان نیز بسیار شهر و قصبه و قریه را شامل ملک خود نمود که شرح آن را
کتاب دیگر می باید و در سنه ۱۵۴۷ مسیحی سلیمان بملک عجم رو آورد و در اثنای راه ایلچی علاء الدین شاه
هندوستان رسید و نامهٔ پادشاه خود حواله کرد و بعد چند روز جواب گرفته برگشت سلیمان از
لشکر عجم دوچار شد وقت شب عثمان پاشا در رُوم چند اسپ زاغان را بسته در فوج ایران
سر داد از غوغای غراب ایرانیان دانستند که فوج روم شب خون زد با خود ها جنگیدند و بسیار
کشته شدند سلیمان را این حیلهٔ عثمانی پسند آمد شاد شد و حکومت حلب عطا فرمود و باز آشتی
برگشت و در سنه ۱۵۵۳ مسیحی مصطفی پسر سلیمان بغاوت اختیار کرد سلیمان بقتل او فرمان داد
و در سنه ۱۵۵۶ مسیحی مسجد سلیمانیه بنا کرد و درهمین سال نامهٔ شاه عجم آمد و جواب رفت و بایزید
پسر دوم سلیمان راه بغاوت پیموده با پدر جنگیده هزیمت یافته سنه ۹۶۶ هجری بملک عجم رفت
شاه طهماسپ صفوی خسرو ایران بسیار احترام و عزت بایزید کرد سلیمان خفیه بعضی معتمدین
خود را با نامه نزد شاه طهماسپ صفوی فرستاده نوشت که پسر مرا حواله نوکران من کنید شاه
صفوی حواله نمود آنها بایزید و چار پسر او را کشتند سلیمان از خسرو ایران بکمال خشنود شده
خطی با لقاب بزرگ دوستانه نوشت و چار صد هزار دینار فرستاد القابیکه خوندکار روم
بدارای ایران و دارای ایران بخوندکار نوشت در تازی زبان باین مضمون است آسمان عظمت
مهر طلعت ماه رفعت بهرام هیبت خسرو نجابت دارا درایت مشتری سعادت مطلع صداقت

صاحب تیغ فریدون رآد مالک افسر کیقباد فروغ کوکب عواطف شریفه جامع مناقب حمیده و لطیفه آورنگ آرای ایران طهماسپ شاه والاد و دمان مدام مورد نعم آلهی و مهبط انوار سماوی باد محبوب درگاه آلهی مشرف بتشریف مواهب نامتناهی سلطان البرین خاقان البحرین خادم حرمین شریفین آنکه فراهم شده است در شخص او قوت و مجد و فخر و قدرت خلافت و فطنت و علم و شرف و انصاف و استقامت سلطان سلیمان خان بلند باد و بستاجق او بر سموات و منقش باد نام سلطنتش بر الواح ابدی تو در سال نهصد و هفتاد هجری ملک افریقیا را گرفت شاه اسپین بر ملک سلیمان حمله کرد و بعضی قلاع را گرفت سلیمان یکصد و هفتاد و یک جهاز جنگی با مصطفی پاشا برای جنگ شاه اسپین بشهر مالطا فرستاد مصطفی ظفریاب گردید و چند هزار اسیر بحضور قیصر آورد سلیمان بعزم جهاد کمر بسته بشهر بلغراد رسیده بسیار بلدان نصاری را فتح کرد و در ۹۷۴ هجری دمیکه قلعهٔ زیجات را محاصره کرده بود بعارضهٔ وجع مفاصل باجل موعود انتقال کرد محمد سقلی سپه سالار موت سلیمان را مخفی داشته کوهمت چست بسته در همان چند روز قلعه را گرفت بعد بست و یکروز از مردن سلیمان هرگاه پسرش سلیم خان از بلدهٔ بلغراد بسرعت تمام رسید زیر با تدبیر فوج را از مردن سلطان آگاه نمود اسمر اللون فسیح الجبهه عبوس الوجه عالی همت و مدت سلطنتش چهل و هشت سال و عمرش هفتاد و چار سال بود

بیان یازدهم در ذکر سلطنت سلیم خان ثانی

این پادشاه در ۱۵۲۴ مسیحی برابر ۹۳۰ هجری بوجود آمده و در ۱۵۶۶ مسیحی برابر ۹۷۴ هجری بر سریر سلطانی نشسته نعش پدر را در قسطنطینیه آورده دفن کرد قوم ینگ چری سر بشورش برداشتند سلیم بانعام و اکرام فتنه را فرونشاند ایلچی شاه ایران نامهٔ تعزیت و تهنیت با دو دانهٔ مروارید کلان بوزن چهل درهم و یک دانه یاقوت رمانی مثل شفتالو آورده و جواب گرفته برگشت من بعد سلیم خان با امام صنعای این مصاف نموده والی صنعا را شکست داد و سفناسی نام یهودی ندیم سلیم بود چون سلطان و مصاحب هردو شراب بسیار می نوشیدند روزی یهودی مذکور در عهد شاهزادگی سلیم بیان کرد که در جزیرهٔ قبرس شراب نهایت عمده میشود

سلیم با و وعده ساخت که هرگاه بر تخت خواهم نشست جزیره را گرفته ترا حاکم آنجا خواهم کرد
یهودی برای ایفای وعده عرض کرد سلیم با مصطفی پاشا سیصد و شصت جهاز جنگی
برای تسخیر قبرس فرستاد سرداران بعد جنگهای فراوان جزیره را گرفتند و اموال بیشمار
با دو هزار دختر و پسر پیش شاه آوردند درین معرکه پنجاه هزار فوج سلطانی کشته شد شاه
اسپین و پاپ پادری مرشد نصاری باتفاق همدگر در دریا از سلطان جنگیدند و بسیار
زیان لشکر قیصری کردند درین واقعه ۲۲۴ جهاز قیصر تباه و خراب شد نصاری هر سال
۲۷ تشرین اول بوجه این فتح در اسپین وغیره عید مینمایند قیصر عزم انتقام کرد مگر در همان
ایام نصاری صلح نمودند سلیم بعارضه بخار مریض گشته دوازدهم ماه کانون اول ۱۵۷۴ مسیحی
برابر ۲۴ ماه شعبان ۹۸۲ هجری هشت سال سلطنت نموده بعمر پنجاه سال از بساط زندگی بر چید این پادشاه
باده نوش نغمه پرست زن دوست عیاش طبیعت بود مگر بحسن تدبیر محمد سقلی وزیر در کار ممالک فتور نشد

بیان دوازدهم در ذکر سلطنت مراد خان ثالث

بست و یکم کانون اول ۹۸۲ هجری بعد نه روز پسرش مراد سوم کلاه خسروی بر سر نهاده پنج برادر
خورد بی گناه کشته برابر قبر پدر در مسجد ایاصوفیا دفن کرد و چهارصد نصرانی را که در زندان بودند
رها نمود و بسیار امرا و اکابر را از خدمات معزول ساخت و در ۱۵۷۶ مسیحی شنید که شاه ایران
مسموم مرد و پسرش از دست سپاه مقتول گردید در بلاد عجم اضطراب کلی راه یافته است فرصت غنیمت شمرده
تفلیس سپاه فرستاد و گرجستان را گرفت و شانزدهم ماه کانون دوم ۱۰۰۳ هجری انتقال کرد آدم متوسط
القامه کم ریش زرد رنگ خرد چشم شهوت پرست بود در فغستان او پانصد کنیز بودند

صـ فغستان حرم سرای [illegible]

بیان سیزدهم در ذکر سلطنت محمد خان ثالث

وقت رحلت پدر خود در شهر مانیزیا بود مادرش صفیه سلطان خفیه خط نوشته از انتقال
پدرش خبردار کرده زود طلب کرد و تا آمدن پسر حال وفات مراد ثالث را نحوی مخفی نمود که
وزرا هم آگاه نشدند محمد خان ثالث بعد دوازده روز آمده بر اورنگ قیصری اجلاس نمود

آن وقت خبر ارتحال مراد ثالث شایع شد باین وجه محمد خان ثالث تمام اختیار سلطنت بجا آورد و پس از چند روز نوزده برادر خود را ذبح کرده برابر گور پدر مدفون نمود و ده زن پدر را که حامله بودند در دریا غرق ساخت شاه نمسا با جیش قیصر محاربه کرده قشون رومی را مغلوب نمود محمد خان ثالث سرلشکر فرهاد پاشا را کشته بجای او سینان پاشا را که پیر هشتاد ساله بود فرستاد سینان هم شکست خورد آخر هم به ماه شوال سنه ۱۰۰۴ هجری محمد خان خود برآمد و شهر ارلو را در هفت روز بقهر تمام فتح نمود و شاه نمسا پس پا کرده به سر فرنگیان رفته بسیار کس را بیجان ساخت و در سنه ۱۶۰۳ مسیحی با عسکر سلطان و لشکر شاه ایران جنگ شد سلطان مریض گشته رحلت کرد عمر این پادشاه سی و هفت سال و ایام سلطنت منجمله آن نه سال و دو ماه بود و افیون بسیار می نوشید و از شراب کراهیت می کرد حتی که بسیار شراب خانها را شکست

بیان چهاردهم در ذکر سلطنت سلطان احمد اول

وقتیکه بر تخت نشست سیزده ساله بود بعد جلوس دریافت نمود که شاه عباس صفوی در ملک قیصر پا نهاده بلدهٔ اریغان و قلعهٔ قرص و دیگر اماکن را گرفته فوج رومی را مغلوب ساخته است برای مقابله روان شد و از فوج ایران جنگیده مراجعت فرمود در این سفر از برف و سرما و امراض لشکر روم بسیار تباه و خراب گشت اهالی بلده مجر از دست والی نمسا بجان آمده از سلطان دادخواه شدند سلطان حمایت کرد و شخصی را از اهل مجر تاج و نشان و تیغ مرصع و فوج داده بران دیار شاه کرد و از این رو بلدان قیصر که در قبضهٔ والی نمسا رفته بود باز شامل ملک قیصر گردید و در سنه ۱۰۱۴ هجری شهر برصه شتافته از شاه نمسا صلح کرده خراج گرفته عود نمود و با مراد پاشا لشکر بر سر جان بولاد حاکم اکراد و امیر فخر الدین حاکم کوه لبنان کشید بعد مقاتلهٔ بسیار جان بولاد گریخت و در حوالی حلب کشته شد اهل حلب سرهای مقتولان را نزد مراد پاشا فرستادند امیر فخر الدین هم تاب مقابله و میان نیاورده فرار اختیار کرد و مراد پاشا به قسطنطنیه برگشت و در سنه ۱۰۲۱ هجری مراد پاشا برای جنگ ایران روان شد شاه عباس شکست داده تبریز را گرفت شاه عباس بصلح پیش آمد مراد پاشا باجل خود درگذشت بجای او نصوح پاشا

مقرر شد و بعد چند روز باغوای مفتی قزلر اغاسی سلطان او را قتل کرد و محمد پاشا را منصوب نمود
و بسبب پهلوتهی نمودن از ایفای وعده که بران صلح شده بود در سنه ۱۰۲۴ هجری برای جنگ ایران
لشکر فرستاد فوج قیصر از برف و باران بی پایان فراوان برگشته مراجعت ساخت باین وجه محمد پاشا
معزول و خلیل پاشا منصوب شد و در سنه ۱۰۲۵ هجری برابر سنه ۱۶۱۶ مسیحی بارون هرمان ایلچی شاه نمسا
بقسطنطنیه آمد سلطان احمد خبر یافت که نصاری در اسلام بول باهنگ فساد بسیار اسلحه در اماکن خود
جمع کرده اند خانه تلاشی نصاری گرفت و چار سردار نصرانی را گردن زد و لشکر گران برای تسخیر
ایران فرستاد فوج رومی از قشون ایران شکست خورد سلطان احمد از غلبه اهل ایران
دل تنگ شده خود عزم سفر نمود در همان ایام که ۱۰۲۶ هجری بود در عمر بست و پنج سال دوازده سال
سلطنت کرده انتقال کرد این پادشاه با زنان بسیار صحبت می داشت و در مکه و مدینه
هر سال نذر خطیر می فرستاد و مسجد بزرگ در اسلام بول که بجامع احمدی مشهور است و حوض
توپخانه بنا کرده اوست و در زمانه او شرب تماکو شایع شد که در سنه ۱۶۰۵ مسیحی اهل هولنڈا آوردند

بیان پانزدهم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی پسر سلطان محمد ثالث

وقت مرگ سلطان احمد وصیت کرد که برادرم مصطفی را بر تخت نشانید زیرا که پسرم عثمان
سیزده ساله است لهذا مطابق وصیت مصطفی بر تخت نشست چون چهارده سال در زندان
مقید بود حوصله سلطنت نداشت امرا اتفاق کرده باز او را قید کردند و عثمان پسر سلطان احمد را بر اورنگ نشاندند

بیان شانزدهم در ذکر سلطنت عثمان ثانی

عثمان بر تخت نشسته با خلیل پاشا فوج بر ایران فرستاد خلیل تا اردبیل رفته با شاه عباس
صلح نموده در سنه ۱۶۱۸ مسیحی مراجعت کرد قیصر خلیل را معزول و بجایش چلبی پاشا را منصوب
فرمود چلبی پاشا در فنون سپاه گری ماهر بود سکندر پاشا را برای جنگ از والی پولونیا
فرستاد فیما بین چند حرب صعب گردید بست هزار مردم پولونیا کشته شدند و ده هزار اسیر
در اسلام بول آمدند و قتل گشتند و با آنکه روس و فرنسیس و پاپ مددگار والی پولونیا بودند

مگر بر سپاه قیصری فتح میسر شد و گردان اسلام منصور ماندند و نصاری جزیه قبول کردند این
پادشاه با زنان میل کلی داشت و در شبستان بعشرت بسر می برد روزی از دختر مفتی شهر
نکاح کرد سران سپاه و ارکان دولت سخت ناخوش شدند که در غیر قوم خود سلطان چرا
عقد نمود و در همان ایام نوزدهم ماه ایار سنه ۱۶۲۲ مسیحی سلطان بعزم رفتن مکه معظمه برای حجة الاسلام
بیرون شهر خیمه زد سپاه بلوای عظیم نمود که تفصیلش بسیار است زیرا که شنیده بودند که پادشاه
بنام حج می خواهد که بیرون رفته فوج جدید فراهم کرده لشکر قدیم را که در هر امر دخل می دهند
مستاصل کند آخر بیچاره عثمان را بخواری و زاری کشتند که تفصیلش دراز است و مصطفی را
از محبس برآورده تاج بر سرش نهادند نحویکه سلطنت فرنسیس بسبب قتل هنری چهارم شاه
فرانسیس متزلزل بود نظیر آن ازین فساد نیز تخلل عظیم در دولت عثمانی راه یافت و شاه عجم
فرصت یافته در کشور قیصر دست درازیها کرد که شرحش موجب طول کلام ست سرداران
مصطفی را محض نالائق یافته از تخت برداشته بستم ماه آب سنه ۱۰۳۱ هجری باز
در حرم سرا مقید ساخته مراد چهارم بن سلطان احمد اول را که پانزده ساله
جوان بود بشاهی پسندیده چتر سلطنت بر سر او افراختند و سلطان روم ساختند

بیان هفدهم در ذکر سلطنت مراد خان چهارم

روز دوم جلوس خود مراد چهارم بجامع ایوب رفته حسب قاعده شمشیر در کمر بست
و بدریافت ظفرهای لشکر ایران و شکستهای عساکر قیصری لشکر بزرگ فراهم کرده
به بغداد فرستاد مگر بغداد را از دست عجم گرفتن نتوانست در مقامات مختلف چندین بار
فیمابین سپاه عجم و روم جنگهای بزرگ شد که شرحش را طومارها می باید آخر فوج روم
بعد رزمهای هولناک بغداد را فتح نمود شاه عباس صفوی خسرو عجم لشکرکشی کرد و پس از
حرب صعب بغداد را مفتوح ساخت و رومیان را آنقدر کشت که جویهای خون در
طرق و شوارع بغداد مانند سیل آب جاری گردید ابوبکر پاشا را زنده اسیر نموده در

پنجرهٔ آهن بند کرده عذاب الیم چشانیده در آتش میان آب دجله بر سر کشتی سوخت نوری افندی عمر افندی وغیره اکابر را بر سردار کشید و محمد پاشا پسر ابوبکر پاشا را بسمت خراسان فرستاده گشت و خود شاه عباس به بغداد مدتی مقیم مانده بمقابلهٔ حافظ پاشا شتافت و شهر موصل را گرفت حافظ پاشا چند مرتبه مقابله نموده بقسطنطنیه برگشت و سامان حرب درست کرده باز بمقابله آمد شاه عباس بر بغداد آمده با فوج روم محاربهٔ عظیم نموده غالب آمد لشکر قیصر شکست یافته با دل شکسته باسلام بول برگشت حافظ پاشا یک ضرب توپ که بسیار کلان بود و سلیمان شاه نام داشت آنرا بسبب گرانی همراه بردن نتوانسته در زمین دفن کرد شاه عباس خبر یافته برآورده باصفهان فرستاد و چند مرتبه از رومیان جنگیده فائز المرام داخل اصفهان شده بعد چندی داعی اجل را لبیک گفت ناگاه خبر رحلت شاه عباس بروم رسید خسرو پاشا با یک لک و پنجاه هزار سپاه روانهٔ ملک عجم شد و بر ایرانیان غالب آمده بموصل برگشت در پاشایان روم و سران آن مرز و بوم فسادها برپا گردید و خلقی کثیر سر در گریبان عدم کشید حتی در قسطنطنیه بسیار خانه جنگیها شد که تفصیل این فتنها را کتاب مبسوطی باید امیر فخر الدین حاکم کوه لبنان با فرنسیس وغیره اتحاد پیدا کرد زیرا که از سلطان در دل خود هراس داشت چرا که در دمشق با خسرو پاشا جنگیده بود و سلطان احوال دوستی او با نصاری دریافته بسر کردگی احمد پاشا بر سر او لشکر فرستاد و لشکر سلطانی شکست خورد و فیروز آغا را حکم شد او مقابلهٔ امیر نموده شکست داد درین معرکه امیر علی سردار لشکر امیر فخر الدین بقتل رسید احمد پاشا دنبال امیر گرفته او را گرفتار ساخته بحضور سلطان آورد سلطان عفو جرائم نموده نزد خود داشت ناگاه خبر رسید که نبیرهٔ امیر شهر بیروت را تاراج کرد و احمد پاشا را در سواد دمشق شکست داد سلطان خشمناک گشته امیر را کشت و امیر مسعود و امیر حسین هر دو پسران امیر فخر الدین را نیز حکم گردن زدن فرمود مگر باز جان بخشی کرد و از سر خون آنها در گذشت و در سنه ۱۶۳۳ مسیحی بیست و سوم ماه شباط مراد چهارم لباس عاریتی پوشید

خود خولاد بر سر نهاد شملهٔ شال سرخ بران بسته عنان اسپ از سلسلهٔ آهن کرده با صد هزار
سپاه تیغ گزار سمت بغداد روان شد در اثنای طریق بهرام پاشا وزیر اعظم درگذشت بجای آن
طیار پاشا خلعت وزارت یافت المختصر منزل بمنزل قطع مسافت نموده در بغداد رسید
متصل مقبرهٔ ابوحنیفه خیمه زد و با لشکر ایران که در بغداد بود محاربهٔ عظیم نمود طیار پاشا کشته شد
بجای او مصطفی پاشا تشریف وزارت پوشید آخر بعد جنگ عظیم که پنجاه هزار ایرانی در آن
بی جان شدند بغداد را مسخر ساخته یکهزار عجم را زنده بدست آورده روبروی خود سر از تن
جدا کرده کوس ظفر کوفته بطمطراق تمام داخل قسطنطنیه شده بعارضهٔ بخار به بستر رنجوری
افتاده حکم قتل ابراهیم برادر خرد خود داد مادرش ابراهیم را پنهان ساخته بگوش مراد چهارم
خبر قتلش رسانید مراد با حضار نعش فرمان فرمود حکیمیکه معالج بود گفت که دیدن مرده برای
شما بسیار مضر است میسر نخواهد شد آخر در همان چند روز نهم ماه شباط سنه ۱۶۴۰ مسیحی
موافق شانزدهم ماه شوال سنه ۱۰۴۹ هجری مراد قالب تهی کرد عمر این پادشاه ۲۵ سال و ایام سلطنتش
هفده سال بود نهایت شوق سواری اسپان باد پیما داشت هشت صد اسپ عمده در اصطبل خاص او بودند

بیان هجدهم در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم خان

بعد مردن مراد چهارم ارکان دولت پیش برادرش ابراهیم که در حرم سرا محبوس بود رفتند
و گفتند که برادر شما شتقار شد رخت ملوکانه در بر کرده رونق بخش اورنگ قیصری شوید
ای فوت کرد ۱۲
ابراهیم بسیار ترسید و لرزید و دانست که برادرم برای دریافت مافی الضمیر من این حیله کرده است
گفت من ترک دنیا نموده ام مرا بجهانداری کاری نیست مردمان برای اطمینان او نعش مراد
باو نمودند مطمئن شده حکم دفن داد جنازهٔ مراد را مانند جنازهٔ سلاطین کیان بگورستان بردند
جمله فوج و حشم سلطنت و دو جنیبت کل اسپان سواری او که بر پشت آنها زینها معکوس
کوتل ۱۲
نهاده بودند همراه بودند بعد سرداران ابراهیم را از محبس برآوردند چون از روز میلاد
تا وقت جلوس به تخت گاهی بر اسپ سوار نشده بود بر تخت روان نشانده در مسجد ایوب برده

شمشیر با و حواله کردند و برسم سلامی توپها سر نمودند این کس بسیار چیچک و ضعیف العقل جوان
بست ساله ترسنده مزاج سوای صحبت زنان هیچ سلیقه نداشت با تصد و پنجاه کنیزان پری چهره
در شبستان خود جمع کرده بعیش و عشرت نشست و زمام سلطنت بمادر خود و وزرای سلطنت سپرد
وزرای خیرخواه در انتظام کوشیدند و آبروی دولت عثمانی برقرار داشتند در سنه ۵۵ هجری
برابر سنه ۱۶۴۵ مسیحی نصاری با مراکب قیصری در دریا مزاحمت رسانیدند چارصد جهاز جنگی برای
تادیب کفار سمت جزیره مالطه از لنگرگاه قسطنطنیه روان شد و بفتح و فیروزی عود نمود
و در سنه ۵۶ هجری هم با نصاری جنگها واقع شد از حسن تدبیر ارکان سلطنت خرابی رو نداد مگر سران سپاه
پادشاه و وزیر او احمد پاشا را در لذات جسمانی منهمک یافته شوریدند و آهنگ قتل سلطان
کردند ابراهیم فراوان زر بخشیده جان خود بسلامت برد افسران پسر هفت ماهه او را سلطان
کردند و ابراهیم را در شبستان بند ساختند بعد ده روز بعض سرداران سعی در برآوردن
ابراهیم از قید نمودند افسران اینکه مقید کرده بودند بست و هشتم ماه رجب سنه ۵۸ هجری
ابراهیم را کشتند عمر این سلطان بست و نه سال و ایام سلطنتش نه سال بود

بیان نوزدهم در ذکر سلطنت محمد خان رابع پسر ابراهیم خان مقتول

محمد خان شیرخواره کودک هفت ماهه برای نام اورنگ آرا شد و مادرش کوسم سلطان
حاکمه گشت سرداران حکومت زن را قبول نکردند بلوای عظیم برپا نمودند در اسلامبول
اضطراب عظیم گردید آخر سلیمان خواجه سرا کوسم سلطان را قتل کرد از خانه او بسیار صندوق
روپیه و اشرفی و طلا و نقره و جواهر گران بها و زیور مرصع و ظروف ذهب و فضه برآمد
و تا سنه ۶۲ هجری آتش فساد و خانه جنگی در قسطنطنیه برپا ماند که تفصیل آن بسیار است
و در سنه ۶۳ هجری تا چهل روز متواتر جابجا در کشور روم زلزله حادث شد و بسیار نقصان
مال و تلف نفوس گردید و از ماه ذی القعدة الحرام سنه ۶۳ هجری تا ماه جمادی الاولی سنه ۶۴ هجری
فیمابین پاشایان قتل و قتال دایر گشت چند پاشایان مردند پادشاه کم سن بود کسی

بخاطر نمی آورد آخر کوپرلی محمد نام وزیر شد این کس عاقل و مدبر بود و خوب انتظام نمود و بر نصاری
لشکرها فرستاد اکثر جا غالب آمد و جزیرهٔ تینیدوس وغیره را مسخر کرد و در سنه ۱۰۶۸ هجری بر بلاد
لشکرکشی نموده یک لک و پنجاه هزار کافر قتل کرده بنصرت و اقبال برگشت و چند روز
از تدابیر صائب این دستور ذی شعور سلطنت روم رونق گرفت مگر زندگی وفا نکرد
پنج سال سه ماه ده روز کار وزارت را بوجه وجیه سرانجام داده هفدهم ماه ربیع الاول
سنه ۱۰۷۲ هجری جهان فانی را پدرود کرد وقت نزع سلطان محمد خان بر بالین او آمد و بسیار
حسرت و افسوس کرد و گفت که مرا وصیت کن وزیر جواب داد که در امور مملکت هرگز
زنان را دخل ندهی و در صحبت نسوان غافل مشو و سپاه خود را از خود راضی دار و هرگز
یک نفر سپاهی را کم مکن و همیشه جهاد با نصاری برپا دار و ایشان را گاهی مهلت مده القصه
سلطان بعد رحلتش احمد پاشا پسر او را خلعت وزارت بخشید این کس نیز مثل پدر خود
بیدار مغز بود در ماه ذیحجه سنه ۱۰۷۶ هجری برای تسخیر قلعهٔ کریت روان شد پنجم ماه جمادی الاولی
سنه ۱۰۷۷ هجری متصل قلعه رسید بر این قلعه از بست و دو سال فوج قیصری در پی یورش
می کرد مگر از غایت استواری و فراوانی سامان قلعه داری فتح نمیشد احمد پاشا محاصره
نموده از صدمهٔ توپهای کوه شکن جگر محصوران را پاش پاش ساخت و هفتم ماه ایلول سنه ۱۶۶۹ مسیحی
اهالی قلعه عاجز آمده امان طلبیده چشم گریان جبراً قهراً قلعه را خالی کرده رفتند احمد پاشا قرین فتح
و نصرت بحضور سلطان حاضر شد و درین سال یعنی سنه ۱۰۷۷ هجری بسیار خرابی در کشور
قیصر راه یافت ورای جنگ و جدال زلزله پی در پی آمده چند شهر را تباه کرد حتی که جبال
بزرگ شق شدند و از مرض طاعون هزارها مرد و زن مردند و از شدت برف و کثرت سرما بیشمار
چارپایان و پرندگان جان دادند و در اورشلیم یعنی بیت المقدس شخصی یهودی دعوی کرد
که من مسیح بن مریم ام و چون مرد طلیق اللسان صبیح الوجه بود خیل خیل یهود و نصاری
بر او جمع آمدند و این کس در شعبده بازی هم دستگاه داشت حاکم بیت المقدس اراده

گرفتاری او کرد مسیح جدید خود باسلام بول شتافت صدر اعظم احمد پاشا خبر یافته گرفتار کرد عیسائیان سر داده در قید خانه پیش او رفته پابوس حاصل می کردند سلطان محمد برای ملاقات رفت و گفت که من امتحان تو میکنم اینک در میدان استاده شو من لشکر خود را میگویم که تیر باران کنید به بینم که بر تو پیکان اثر میکند یا نمیکند مسیح کذاب بر پای سلطان افتاد و گفت که من طاقت امتحان شما ندارم سلطان بقتل او حکم داد مسیح مسلمان شد و توبه کرد همراه او بسیار عیسائیان مسلمان شدند و همچنین شخصی دعوی کرد که من مهدی موعود ام او هم بقتل رسید و در سنه ۱۶۷۳ مسیحی برابر سنه ۱۰۸۴ هجری سوم ماه رمضان المبارک سلطان احمد پسر سلطان محمد پیدا شد تا چند روز در بارگاه سلطانی بسیار مسرت و سامان طرب مهیا ماند و در سنه ۱۰۹۲ هجری برابر سنه ۱۶۸۱ مسیحی بست سال و شش ماه وزارت نموده بعمر چهل و یک سال احمد پاشا بدار آخرت رفت بجای او مصطفی پاشا وزیر شد و سلطان بعزم ملک گیری با صد و پنجاه هزار سپاه بکمال توزک و احتشام از قسطنطنیه برآمد و مصطفی پاشا را برای تسخیر شهر فینا که از کشور والی نمساست پیشتر روانه کرد مصطفی در ملک نصاری قدم نهاده بقتل و نهب بازوی همت کشاده چهل هزار اسیر گرفت و شهر فینا را محاصره نموده از ضرب گولهای توپ اکثر اماکن رفیعه را منهدم کرد شب و روز تا چهل و پنج روز از طرفین مثل تگرگ گولهٔ توپ می بارید دود سیاه باروت روی مهر و ماه پوشید سپاه و رعیت فینا خوب جنگیدند از سلاطین نصاری فوج برای مدد طلبیدند دوازدهم ماه ایلول سنه ۱۶۸۳ مسیحی هشتاد هزار لشکر نصاری مختلف القوم برای کمک رسید سرداران کلان جیش نصاری گفت که سپه سالار روم مرد غافل معلوم می شود زیرا که در زمین نشیب لشکر خود را جا داده است و اماکن بلند را بی محافظت گذاشته بیشک من بر او چیره دست خواهم شد بعده بمیدان جنگ آمده رزم آرا گشت از بام تا شام آنمایه جنگ توپ و تفنگ گردید که روی آسمان از غبار

دود باروت ناپدید شد و هزارها آدم طرفین در خاک و خون غلطیدند چون شام شد هردو سپاه بخیام خود برگشتند سپاه روم بسیار خسته بود خیمه و خرگاه گذاشته نیم شب خفیه برخاسته رفت صبح نصاری خبر یافتند نهایت شاد شدند و بر خیام خالی ریختند و مال و متاع وافر بدست آوردند و در سپاه خود قسمت نمودند سلطان ازین گریز بر مصطفی عتاب فرمود و از وزارت معزول کرده ابراهیم پاشا را خلعت وزارت داد پاپ مرشد نصاری برای جنگ نمودن از سلطان تمام نصاری را تحریص کرد و جابجا از نصاری و اهل اسلام جنگ و جدال رو داد و بیشتر هر طرف غلبهٔ نصاری شد سلطان حیران شده ابراهیم پاشا را ناکاره یافته موقوف کرد و سلیمان پاشا را منصوب نمود و از دهم ماه آب ۱۶۸۷ سنه مسیحی سلیمان برای مقاتلهٔ نصاری اشتیاق رفته از میدان گریخته بقسطنطنیه برگشت سلطان خشمناک شده قتل کرد و سیاوش پاشا را به منصب وزارت بخشید تمام سال با آفات و آلام پایان آمد و از قحط سالی و آتش زدگی کشور روم زیاده تر خراب شد بعده سپاه ینگ چری از سلطان ناراض گردید خواستند که فتنه برپا کنند و سلطان را از تخت بردارند سلطان محمد برادر خود سلیمان خان ثانی را سلطنت سپرده گوشهٔ عافیت گزید سوای شکار و دیگر هیچ مشغله نداشت

بیان ستم در ذکر سلطنت سلیمان خان ثانی پسر سلطان ابراهیم

پیدایش این پادشاه ۱۰۵۲ سنه هجری و جلوس بر تخت در ۱۰۹۹ سنه هجری است بعد نشستن سلیمان سپاه خود سیاوش پاشا را بر دهلیز خانهٔ او قتل کردند و دیگر سیصد کس درین سانحه از جان گذشتند فیمابین سرداران فوج بسیار جنگ و جدال شد ازین سبب نصاری هر طرف غلبه کردند و کسی متوجه دفع دشمن نشد القصه بعد کشته شدن سیاوش اسمعیل پاشا وزیر شد و بعد سه ماه معزول گردید پس از آن تکفور مصطفی پاشا وزیر شد و در بیست هم ماه ایلول ۱۶۸۸ سنه مسیحی والی نمسا شهر بلغراد را گرفت ذوالفقار افندی برای وکالت پیش شاه نمسا رفت شاه والی نمسا از ایلچی گفت که دبروی من مرا سجده کن سفیر قبول نکرد ده ماه درین رد و بدل و سوال و جواب منقضی شد سلطان سلیمان ازین امر سخت برهم گشته بنفس نفیس خود برای مقابلهٔ والی نمسا

خود سرکشی را که از آنجا در دشمنی گوزند بجان کنند و درکوفته کسی را گوشمال داده

برامد بعد حرب صعب غالب مد و کشور خود را از دست کفار گرفت و همراه کوپرلی مصطفی پاشا سپاه بر نمسا فرستاد چون خزانه تهی بود تمام آلات طلا و اوانی نقره را در دار الضرب مسکوک ساخته بصرف لشکر او رود آخر بذات خود صد هزار سپاه گرفت بکشور دشمن در امد و بزور شمشیر چند جا را گرفت بلدهٔ بلغراد را بقبضهٔ خود آورده بفتح و اقبال داخل قسطنطنیه گشته بست و ششم ماه رمضان ۱۱۰۲ هجری سه سال و نه ماه سلطنت کرده بمرض استسقا انتقال کرد شوق تعمیر مکانات فرح افزا و باتین دلکشا بسیار داشت +

بیان بست و یکم در ذکر سلطنت احمد خان ثانی

بعد رحلت سلیمان ومیکا احمد خان ثانی بر مسند سلطانی نشست ارکان دولت حیاتی زاده حکیم باشی را مقید نموده و گفتند که اینکس آب و نان سلیمان بند کرده کشته است و احمد خان کوبرلی مصطفی پاشا را برای محاربه شاه نمسا کسیل کرد با مصطفی و نصاری مقابله شد مصطفی دلیرانه پیش پیش فوج بر اعدا میرفت ناگاه از ضرب بندوق بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد فوج روم هزیمت یافت مگر درهمان روز با لشکر بحری بر نصاری غالب مد نصاری مغلوب شدند علی پاشا برتبهٔ وزارت رسید چون بد مزاج بود مردمان متنفر گشتند سلطان معزول کرده بجزیرهٔ قبرس فرستاد و حاجی علی پاشا والی حلب را وزیر کرد و در ۱۱۰۴ هجری ربع شهر قسطنطنیه از آفت آتش زدگی سوخت و حاجی علی از عهدهٔ خود موقوف گشت و شخصی مصطفی نام دستور (یعنی وزیر) سلطان گردید شاه نمسا فرصت یافته بلدهٔ بلغراد را محاصره کرد پنجم ماه ذی القعدة الحرام سال مذکور فوج گران تا اسلام بول روان شد شاه نمسا خبر ورود عساکر قیصری دریافته ترک محاصره نمود شاه لندن و هولنڈ با قیصر و والی نمسا مصالحت کنانیدند و در ماه محرم الحرام ۱۱۰۵ هجری باز در قسطنطنیه آتش افتاد پارهٔ شهر خاک سیاه گشت مصطفی از پایهٔ وزارت افتاد و احمد پاشا برتبهٔ وزارت رسید این کس ممانعت کلی نمود که نصاری لباس رنگین و کفش زرد و کلاه سمور نپوشند و بر اسپ سوار نشوند رخت سیاه در بر کشند و بر خر سواری کنند

تا فرق میان مسلم و کافر عیان باشد بعد چند روز احمد پاشا معزول و منشور علی پاشا والی طرابلس شام
بر خدمت وزارت منصوب گردید و در ماه کانون دوم سنه ۱۶۹۱ مسیحی موافق بست و یکم ماه جمادی الآخر
سنه ۱۱۰۲ هجری سه سال و هشت ماه سلطنت کرده بمرض استسقا احمد خان ثانی نقد زندگانی
بقابض ارواح سپرد این پادشاه مرد فاضل خوشنویس بود و بسیر و شکار و سماع نغمه الس تمام داشت

بیان بست و دوم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی خان ثانی پسر محمد خان چهارم

این پادشاه بر تخت جلوس نموده فرمان نوشت که بندگان خدا را درست نیست که در خانهای خود
آسایش کنند زیرا که دشمنان اسلام در ملک اسلام هجوم آورده اند و اجداد من پیوسته
با نصاری جهاد می کردند من هم مثل آبای خویش با کفار محاربه نمودن می خواهم پس ای مسلمانان
اطاعت من کنید من بعد بسرکردگی حسین پاشا جهازات جنگی برای مقاتله نصاری فرستاد
حسین پاشا در بحر ابیض بر نصاری چیره دستی نموده جزیره ساقس را گرفت و خود با لشکر روم
برامده از والی نمسا جنگ نموده شکست فاحش داده توپخانهٔ نصاری گرفته اکثر قلاع را منهدم
ساخته در موسم سرما بشهر ادرنه اقامت نموده و را والی گرما فوج جرار برای مدافعت والی نمسا
گذاشته با اسیران نصاری و توپخانهٔ شان که مردانه سر میدان گرفته بود با شوکت و دبدبهٔ تمام
داخل قسطنطنیه شد ناگاه در همان ایام خبر رسید که مسکوب یعنی روس قلعهٔ ازوف را محاصره
کرده است سلطان برای مدافعت دشمن لشکر جرار گماشت فوج شاهی از روس جنگیده سی هزار
روسی را سر میدان کشت و قرین ظفر برگشت من بعد سلطان صد هزار فوج همراه گرفته
برای محاربهٔ والی نمسا کوچ کرد و بعد جنگ مظفر و منصور عود نمود باز خبر اجتماع فوج نمسا شنیده بذات خود
روان شد و الماس پاشا را پیشتر فرستاد الماس در جنگ کشته شد شاه لندن و هولند درمیان
افتاده فیمابین قیصر و والی نمسا بست و ششم ماه رجب سنه ۱۱۱۱ هجری برابر بست و ششم
کانون دوم سنه ۱۶۹۹ مسیحی مصالحه کردند سلطان شهزادهٔ برگشته چند روز سیر و شکار
نموده بقسطنطنیه آمد سران سپاه از صلح کردن سلطان با نصاری ناراض شده باغی شدند سلطان

صح مسکوب [illegible] روس [illegible] شاه روس [illegible] مسکوب [illegible] محمد عباس [illegible]

رنگ زمانہ دگرگون دیدہ احمد خان برادر خود را تخت و تاج سپردہ ترک سلطنت کردہ جان خود را از اعدا محفوظ نمود

بیان بست و سوم در ذکر سلطنت احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع

سلطان احمد وقت جلوس جوان سی سالہ بود سران سپاہ خود سر فیض اسد افندی شیخ الاسلام را قتل کردند شاہ دم نزد ہر گاہ صاحب اختیار شد بعضی مفسدین را کشت و برخی را معزول نمود و در مدت قلیل چند پاشا را وزیر نمودہ ناکارہ یافتہ موقوف ساخت آخر علی پاشا را مستقل وزیر نمود و در ۱۱۱۵ ہجری بانصاری جہاد نمودہ مغلوب ساخت و در ۱۱۲۱ ہجری درمیان شاہان نصاری سخت جدال گردید پطرس شاہ مسکوب بر کارلوس شاہ سوید غالب آمد کارلوس بدرگاہ قیصر پناہ گرفت مسکوب از ایلچی قیصر مزاحمت کرد محمد پاشا بحکم سلطانی برای تادیب و تنبیہ نہضت نمود بر سپاہ مسکوب غالب شد و صلح کردہ برگشت سلطان را صلح منظور نگشت باین جرم محمد پاشا از خدمت موقوف و یوسف پاشا منصوب گردید آخر در ۱۱۲۶ مسیحی صلح نامہ با قیصر مسکو برای بست و پنج سال نوشتہ شد قیصر از یوسف ہم ناراض گشتہ معزول فرمودہ سلیمان پاشا را گماشت و فرمان داد کہ کارلوس را بملک او برساند و برای مصارف او زر از خزانہ شاہی بہ کارلوس دہ لک روپیہ طلب کرد باو عنایت شد باز دہ لک روپیہ دیگر خواست سلیمان پاشا برہم گشتہ لشکر خود را حکم کرد کہ کارلوس را جبراً از کشور قیصر بدر کنید آنوقت نزد کارلوس صرف سیصد پیادہ بودند با بست و شش ہزار فوج روم مقابلہ کرد و گرفتار شد سلیمان در قلعہ رمید طاش قید ساخت بعد چندی بشہر دیموتیکا فرستاد سلطان برای خرچ کارلوس درماہہ معین کرد و سلیمان را باین قصور کہ بی حکم زیادتی کرد موقوف نمود و ابراہیم پاشا را بجای او مقرر کردہ بعد بست و یک روز معزول ساختہ علی پاشا را مامور فرمود کارلوس حسب الطلب ہمشیرۂ خود عازم سوید گردید قیصر بعزت مرخص فرمود و شش صد چاؤش ہمراہ کرد و ہشت سر اسپ با زین مرصع و قبا و شمشیر جواہر نگار عطا کردہ و از دہم ماہ تشرین اول ۱۱۲۶ ہجری رخصت نمود کارلوس مشکور منت قیصر شدہ بملک خود رفت و در ۱۱۲۷ ہجری

فوج شاهی بر اکثر بلاد وجزائر بنادقه استیلا یافت والی نمسا عهد شکنی کرده با جیش قیصر مصاف کرد
علی پاشا کشته شد فوج شکست خورد خلیل پاشا والی بغداد خلعت وزارت پوشیده از قسطنطنیه
برآمده بشهر ادرنه رفته از انجا بمدینه بلغراد شتافته از سپاه نمسا جنگیده هزیمت یافت ازین سبب
معزول گشت باز محمد پاشا وزیر شده بعد هشت ماه موقوف گردیده داماد ابراهیم پاشا بمنصب
وزارت رسیده بست ویکم ماه تموز سنه ۱۷۱۸ مسیحی با والی نمسا صلح کرد در عهد سلطنت احمد خان
یکصد وچهل مرتبه در قسطنطنیه آتش افتاد وبسیار اماکن خاک سیاه شدند وبا مسکوب ووالی
پولونیا صلح رو داد ولشکر رومی بملک عجم رو آورد وتا نهاوند وتبریز رسید شاه عجم پیام صلح فرستاد
سلطان قبول کرد بشرطیکه شاه ایران از بلاد روم انچه گرفته است باز سپارد هنوز این گفتگو طی
نشده بود که شاه ایران مرد وپسرش طهماسپ ثانی بر تخت کیانی نشست نادر شاه سپه سالار
ایران بر تبریز آمده از فوج روم صف آرا شده سپاه روم را شکست داد سلطان سامان
لشکر دیگر برای ایران کرد ناگاه در فوج قیصر فساد برپا گشت ابراهیم پاشا بقتل رسید ودر
ماه محرم سنه ۱۱۴۳ هجری سپاه خیره سر احمد خان را از تخت برداشتند ومحمود را بر سریر خلافت متمکن نمودند

بیان بست وچهارم در ذکر سلطنت سلطان محمود اول

حینیکه محمود در ساعت مسعود بر چار بالش قیصری اجلاس نمود بلوای عظیم در سپاه بود قریب
شش هزار سپاهی وچند پاشا درین فتنه راه فنا پیمودند آخر ابراهیم پاشا والی حلب وزیر شد
وبعضی سرکشان را قتل کرد وبرخی را معزول ساخت وبعد چند روز خود هم از اوج وزارت
افتاد عثمان پاشا وزیر گشته براه دریا بمصر روان شد جهازات جنگی شاه اسپین حمله نمودند ومراکب
قیصری را درهم وبرهم کردند واز سر غلبه گرفتار کرده بشهر مالطه بردند هرگاه بلنگرگاه مالطه آمدند
درهمان شهر برای تفرج رسیدند شخصی فرنسیس ارنو نام که در مالطه می بود بر جهازات قیصر
سیر کنان گذر کرد ودر یک گوشه عثمان پاشا را بی توشه مجروح یافت حکام اسپین را تشفی داده
عثمان را گرفت وبخانه خود آورد وعلاج کرد هرگاه صحت یافت بمصر برد واز انجا بقسطنطنیه

آورد عثمان بغایت ممنون شده زرخطیر بخشید و در سنه ۱۱۴۳ مسیحی طوپال عثمان پاشا برای مقابلهٔ
عجم لشکر گرفته از استنبول برآمد و در سواد بغداد لشکر طهماسپ ثانی والی عجم را هزیمت داد
و تا گردستان شتافته برگشت باز سلطان محمود احمد پاشا و عارف پاشا و ابراهیم پاشا
و رستم پاشا هر چهار را با فوجهای آراسته با یران فرستاد پاشایان بر کرمانشاهان و سنه اردلان
و همدان وغیره استیلا یافتند طهماسپ ثانی با چهل هزار فوج مقابل شده شکست خورد
فوج روم پیشتر قدم نهاده کاشان را تاراج کرد طهماسپ ثانی ایلچی برای صلح نزد احمد پاشا
فرستاد نادرشاه که آنوقت حاکم سیستان بود طهماسپ ثانی را از تخت برداشته پسرش عباس ثالث
را برای نام براورنگ متمکن کرده بقیصر نوشت که هر قدر از بلدان ایران در قبضهٔ شما آمده است
ازان دست بردارید ورنه اینک از من بجنگید و قبل از وصول جواب با قشون ایران
متصل بغداد تاخته لشکر قیصر را ته و بالا کرد و دجله را عبور کرده بغداد را محاصره نمود قیصر توپال
عثمان پاشا را با هشتاد هزار فوج گسیل کرد تا در خبر آمدن فوج روم دریافته ششم ماه صفر
سنه ۱۱۴۶ هجری کنارهٔ دریای دجله صف آرا شد نه ساعت فیمابین جنگ بزرگ گردید آخر
نسیم ظفر بر پرچم رایات رومی وزید نادر فرار کرد محاصرهٔ بغداد مرتفع گشت خبر نصرت بقیصر رسید
سه روز در قسطنطنیه چراغان روشن شدند و در قصر قیصر نهایت مسرت ماند نادرشاه فوج
جمع ساخته بعد سه ماه باز مقابلهٔ عسکر رومی اختیار کرد در محاربهٔ اول و دوم غلبه از طرف
سپاه روم ماند و در مصاف سوم شکست فاحش بر فوج روم افتاد و توپال پاشا سر میدان
کشته شد قیصر این خبر شنیده بسیار تاسف کرده علی پاشا را برای مقابلهٔ نادر تجویز کرد
باز اسمعیل پاشا را انتخاب نمود پس آن محمد پاشا را گماشت و در همین تردد ششم صفر
سنه ۱۱۴۹ هجری با مسکوب هم محاربه دست داد نادرشاه پی در پی بر لشکر روم تاخته هر بار
پسپا ساخته تا شهر کرکوک کوس فتح نواخت نهیب بسالت خود در قلوب انداخته سلطان محمود
بجز صلح چاره ندیده آشتی نمود و سرحد روم و ایران جائیکه در زمان سلطان مراد چهارم بود

مقرر فرمود و همچنین با مسکوب باین شرط صلح کرد که جهازات او در بحر اسود نیاید و شهرهای قیصر که سابق
مسکوب گرفته است باز سپارد و قلعه ازوف را از دست خود منهدم سازد و مثل سائر نصاری صرف
برای تجارت در کشور روم آمد و رفت دارد و این قرار و مدار فیمابین هر دو سلطنت در شهر
بلغراد استحکام گرفت و باشاه نمسا نیز چند مرتبه جنگیده مصالحه ساخت و فرنسیس را نیز برای بیست و هفت
سال صلح نامه نوشته داد و بیستم ماه کانون دوم سنه ۱۷۴۰ مسیحی باشاه سوید نیز را آشتی نمود و در سنه ۱۷۴۶ مسیحی
محمد بن عبد الوهاب و امیر سعود در عرب فتنهٔ عظیم بر پا کردند و در حرمین شریفین فساد ها نمودند که شرح و بیان آن احاطه
کتاب می باید سلطان محمود مریض شده بیست و دوم ماه صفر سنه ۱۱۶۷ هجری جامه گذشت و بعالم عقبی شتافت
ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۰۸ هجری بود باین حساب پنجاه و هشت سال ایام زندگانی محمود می شود

جامه گذشتن عبارت از مردن است ۱۲

بیان بیست و پنجم در ذکر سلطنت سلطان عثمان خان ثالث

عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول است در سنه ۱۱۱۳ هجری بوجود آمد و در سن بزرگ شد
و در سنه ۱۱۶۷ هجری بر وساده سلطانی قدم نهاد مرد عزلت پسند بود سعید افندی را وزیر کرد و از افسران
فوج ترسید که مبادا اولاد سلطان احمد خان ثالث را پادشاهی نبرد از انداز بین جهت محمد و بایزید و لد خان
را قتل کرد و در سنه ۱۱۶۹ هجری خانهٔ صدر اعظم و اماکن و ثلث شهر قسطنطنیه تا قرب ایا صوفیه از آتش
سوخت و در سنه ۱۱۷۱ هجری سعید افندی را موقوف کرده محمد راغب پاشا را وزیر ساخت و در همان ایام
پانزدهم ماه صفر سنه ۱۱۷۱ هجری سه سال سلطنت کرده جامع عثمانی را که محمود اول بنا نهاده بود تمام نموده انتقال کرد

بیان بیست و ششم در ذکر سلطنت مصطفی خان ثالث

مصطفی مالک تخت و دیهیم گشته با وزیر صاحب تدبیر راغب پاشا عقد خواهر خود صالحه سلطان بست
این شهریار ذی شعور بود اراده جهاد داشت مگر زود انتقال کرد بجای او حمزه پاشا وزیر شد بعد شش ماه
موقوف گردیده مصطفی پاشا باوج وزارت ترقی کرد و بعد یکسال و شش ماه از اوج اعتبار افتاده
محسن زاده محمد پاشا وزیر گشته بعد سه ماه موقوف شده سلحدار ما هر حمزه پاشا بدرجه وزارت رسیده
بعد چهل روز موقوف گردید علی پاشا وزیر شد و درین مدت عزل و نصب تا سنه ۱۱۸۳ هجری چند بار بار مسکو

سلحدار یعنی [illegible] ۱۲

جنگ شد آخر لشکر سلطان فتح یافته توپخانهٔ روس گرفته بقسطنطنیه آمد و پنجم ماه ذی القعده
۱۱۸۷ سنه هجری برابر بست و یکم کانون دوم ۱۷۷۴ سنه مسیحی سلطان باجل خود قالب تهی کرد

بیان بست و هفتم در ذکر سلطنت سلطان عبدالحمید خان

این پادشاه برادر سلطان مصطفی ثالث پسر سلطان احمد سوم است ولادتش در ۱۱۳۷ سنه هجری جلوس
آن در ۱۱۸۷ سنه هجری باتفاق افتاد آدم صلح پسند بود دیهیم بر سر نهاد بست و یکم ماه تموز ۱۱۸۹ سنه هجری برابر
۱۷۷۴ سنه مسیحی از پادشاهان نصاری صلح نمود زیراکه بسبب کثرت خانه جنگیهای پی در پی در سلطنت
ضعف قوی یافته بود و ملک از سرکشی سپاه و افسران تنگ تباهی پذیرفته بود و من بعد حسین پاشا
برای تادیب سرکشان دیار عرب فرستاد و یغمات سر فرود آورد و غبار فتنه فرونشست مگر روس
و والی نمسا باهم متفق شده سر بشورش بر داشتند یوسف پاشا و علی پاشا برای مقابلهٔ شان رخصت یافتند یوسف
نخستین با عساکر نمسا جنگید و قلعهٔ شیش و غیره را مسخر نمود و شاهین علی پاشا با روس بوجه معقول مقابله کرد
سلطان بعد شصت و چار سال شاه بوده سال فرمان روائی کرده ۱۲۰۳ سنه هجری بعالم بقا شتافت این پادشاه محب اهل اسلام و حلیم الطبع بود

بیان بست و هشتم در ذکر سلطنت سلیم خان ثالث پسر مصطفی خان ثالث

در ۱۱۷۶ سنه هجری این سلطان از عالم عدم بشهرستان وجود خرامیده بود و در ۱۲۰۳ سنه هجری برابر ۱۷۸۹ سنه مسیحی
بر تخت حکومت آل عثمان پا نهاد و همت خود بطرف آراستگی فوج بری و بحری بگماشت در مدت
قلیل یکصد و پنجاه هزار فوج آراسته شاه نمسا و مسکوب برای مقابله بر آمدند تا دو ماه جنگهای سخت
رو داد چهارم ماه آب ۱۷۹۱ سنه مسیحی با سپه سالار روس صلح گشت مگر ملکهٔ مسکوب کاترینا نام که
شوهر خود بطرس سوم را کشته بر تخت نشسته بود قبول نکرد و لشکر جرار بر قلعهٔ اسمعیل فرستاد در قلعه
سی هزار فوج رومی بود و میکه فوج روس بر قلعه یورش کرد آنقدر از توپ و تفنگ روسیان کشته شدند
که خندق قلعه از جثهای مقتولان پر شد چون سپاه روسی بیشمار بود بر فصیل قلعه صعود نمودند
سه روز و شب آنقدر اندرون قلعه جنگ گردید که زمین قلعه از خون گل شد زن و بچهٔ قلعگیان هم
داد مردانگی دادند و جمله کشته شدند بجز یک کس که از آن معرکهٔ هولناک برای اطلاع روانهٔ قسطنطنیه شده بود

متنفسی زنده نماند آنگاه در روسیان قلعه عمل نمودند لشکر قیصر این واقعه شنیده مثل دریا بکمال غضب موج زد و بهانه رفتن برای انتقام خواست لیکن در همان چند روز شهور ۱۲۲۲ هجری شاه انگریز و پروشیا در میان افتاده صلح کنانیدند یوسف پاشا از عهده وزارت موقوف شد و محمد پاشا که پیر هشتاد و شش ساله بود منصوب گشت و کاترینا ملکه روس بمقر اصلی خود شتافت من بعد بوناپارت شاه فرانسیس از انگریزان جنگیده سخت زبون کرد و با سلطان سلسله محبت مستحکم ساخت سلطان سلیم قواعد جنگ مخترعه نصاری پسند کرده خواست که لشکر خود را تعلیم کند لهذا بعضی کسان از نزد شاه فرانسیس فرستاد تا آیین قواعد سپاه آموزند مگر سپاه ینگ چری این روش را ناپسندیدند و سر از حکم برتافتند بالجمله مسمی اورخان در ۱۲۴۱ هجری لشکر نظام که عبارت از سپاهی قواعد دانست در قسطنطنیه آراسته کرد و سلطان در فکر استیصال ینگچری که عصیان شان از حد گذشته بود گردید چون سرداران ینگ چری آراستگی فوج جدید بروش فرنگیان دیدند سخت پیچیدند و آشفتند و فتنه عظیم برپا کردند که شرح و بسط آن موجب طول کتابست سلطان جوانان بست و پنج ساله را نوکر گرفته هر روز در ترقی فوج نظام می کوشید دو هزار فوج قواعد دان زیر حکم مسعود آغا در قسطنطنیه مکمل شد که از او در جنگ عکه خیلی مردانگی بوقوع آمده بود و شانزده هزار فوج نظام در شهر قرمان زیر فرمان قاضی پاشا مرتب گشت سلطان قاضی پاشا را با سپاه نظام دار الاسلام پول طلب کرد قاضی از قرمان روبراه نهاد شبی یک دشمن قاضی پاشا را بقتل در خیمه آمد قاضی مرد شجاع بود بیدار شده دشمن را قتل ساخت و متصل دار السلطنه رسید فوج ینگ چری خبر یافته در شهر شور و شغب کردند و در چند مکان آتش زدند و در قهوه خانها و مساجد فوج فوج جمع شدند و ارکان سلطنت را دشنامهای فحش دادند و بکفر و الحاد منسوب نمودند سلطان مجبور گشته در تشفی و تسکین ینگچری کوشید و قاضی پاشا را فرمود که بمعسکر خود برگردد بعد این سانحه بوناپارت شخصی را که در فنون قواعد سپاه بی نظیر بود نزد سلطان دستانه فرستاد و نوشت که با دوست شما دوست و با دشمن شما دشمن ام پیوسته معلمین ماهر فن برای تعلیم فوج بری و بحری خواهم فرستاد که انگریز و روس از بوغاز استنبول و نهر طونا مجال عبور و مرور نماند روس این حال دریافته برملاک قیصر لشکر فرستاد و انگریزان که از دست

بنگچری یعنی لشکر جدید ... یعنی تو جدید ... سلسله ... یعنی ... مورخ در تاریخ خود ... ۲۵ سال ... لهذا سپاه جنگی ... ینگچری در زمان سلطان محمود ... محمد عباس مدظله العالی

بونا پاشا بیجان بودند می خواستند که سلطان باقطع آشتی کند مگر سلطان در دام مکر و فریب انگریزان
نمی آمد و اسلام بول را از توپهای کلان و سامان جنگ و جهازات جنگی بمرتبهٔ اتم مستحکم کرد و سفیر انگریز مایوس
شده بدر رفت و بحکم پادشاه خود در حالت غفلت بر اسکندریه قابض گشت فوراً محمد پاشا حاکم مصر
لشکر کشیده اسکندریه را از دست انگریزان باز گرفت انگریزان باز سلسلهٔ دوستی جنبانیدند و ابواب
از روس صلح کنانیدند بعد این واردات ملک محمد پاشا را سلطان از مرتبهٔ وزارت انداخت و عزت
محمد پاشا را بجای او افراخت بعد سه سال عزت را نیز خانه نشین کرده یوسف پاشا را وزیر نمود بعد
شش ماه او را هم جدا ساخته حافظ اسمعیل پاشا را خلعت وزارت داد و پس از یک سال حافظ را
نیز یکسو نموده حلمی ابراهیم پاشا را بوزارت مختص کرد و در ۱۲۲۱ سنه هجری سلطان متوجه ترقی و ترتیب فوج
نظام شده کوشش بلیغ نمود در قلاع بوغاز قسطنطنیه طرف بحر اسود گروهی از قبائل سپاه ینگچری
معروف بفوج یمق بود افسر این فوج مصطفی قبقچی اوغلی نام بمعاینهٔ توجه خاطر سلطان بطرف فوج
جدید نظام باغی شد و با سپاه یمق برای استیصال پاشایان و سرداران که باصلاح شان فوج
قواعد دان ملازم شده بود در قسطنطنیه در آمد و سپهبدان ینگچری نیز بمصطفی قبقچی نوشتند که ما مرید یکتاش
ولی هستیم مایان را مددگار خود دانید و ما بدل نمی خواهیم که آئین دین مبین قوی شود و نظام فوج
نواز هم پاشد و وزرای فجار و امرای نابکار فی النار شوند این کسان می خواهند که نفقهٔ مایان
بگیرند و بعسکر جدید دهند باین سبب گرد فساد سر بفلک کشید بلوای عالم گردید هشت صد ینگچری
با گروهی از یمق بمعسکر بحری رو آوردند سپاه بحری مانع دخول سرحد خود شد باغیان باواز بلند گفتند
که ای سپاه دریائی بدانید و آگاه باشید که در چند روز سرداران شما کفار فجار خواهند گشت ما بپاس
اسلام بر شما آمده ایم نه برای نهب و غارت شامل ما شوید تا روش قدیم ما و شما برقرار ماند و همچنین همراه
قبقچی گروهی بر سر توپخانه شتافت اهل توپخانه نیز در همرهی شان بستند قبقچی گفت ای برادران
چرا از صفوف ما علیحده می باشید با آنکه برادر دینی و اولاد ینگچری و مرید یکتاش ولی هستید شما را
قسم بروح پاک حضرت یکتاش می دهم که شامل حال ما شوید و حمایت و صیانت دین نبی کنید اگر

شریک نخواهید شد جنت بر شما حرام و مورد لعنت ملک علّام خواهید شد خلاصهٔ کلام بعد گفت و شنفت
بسیار سپاه بحری و توپخانه با فوج ینق آمیختند و یکدگر را در بغل کشیدند و شیر و شکر شدند سپاه نو چون
این خبر یافت دست از زندگی شسته بمحافظت قشلهٔ خود کمر بستند باغیان فوج فوج بمقامات
میدان که در میان شهر ست رسیدند و نای شیپور جنگی دمیدند[۱۲] تهلکهٔ عظیم در شهر افتاد تمام حوانیت
بازارهای شهر تخته بند شدند و هر کس بفکر خود متحیر شد سلطان انگشت بدندان سراسیمه و حیران
میدید آه سرد از دل پر درد می کشید قپقچی لر سپاه گفت ای یاران این دم آن ساعت ست که دشمنان
ما مقهور شوند خداوند کریم مساعدت ما یان خواهد فرمود ظهور این امر بمشیت اوست پس قلع و قمع
خواهم کرد از مملکت عثمان گو بیخ این شجرهٔ ملعونه را که سبب خرابی ینگچری گشته هست حکام خدا فراموش
اهل اسلام را بلباس نصاری آراسته مشابه کفار نموده اند و فتنها در دین برپا کرده اند سپاهیان
نظام جدید درین باب بی قصور اند از انها مخاصمت روا نیست پاشایان خبیث باطن
و امرای نجس طینت که باعث رونق و رواج این بدعت شده پاکی ایمان را بنجاست
بدل کرده اند و در روزینه و آذوقهٔ فوج ینگ چری که عماد دولت عثمانیه هستند خلل انداخته اند
از انها جلد انتقام بگیرید بعده از جیب کاغذ برآورده خواند که فلان و فلان را درینجا آورده
گردن زنید جوق جوق سپاه آشفته سر برآماکن سروران دویدند هر جا صدای بگیر و ببند و بکش بلند شد
بعضی قتل شدند و بعضی گریخته در بیوت نصاری و یهود پنهان گشتند و بعضی زنده در دست
باغیان افتادند سه روز و شب این غدر عظیم در تمام شهر آنچنان بود که تفصیلش را یک کتاب می باید
نعش هفده سردار نامی مثل براهیم نسیم افندی و ابوبکر افندی[۱۲] و حاجی ابراهیم افندی و صافی
افندی و احمد افندی وغیره در آت میدان بی گور و کفن افتاده بود و در هر محله و بازار کشته
و خسته می نمود هرگاه قپقچی از سروران شهر خاطر جمع کرد بستانجی باشی ندیم سلطان را برای قتل
طلب کرد سلطان در دادن آن تامل فرمود بستانجی دید که اگر اندک توقف خواهد شد دشمنان
قصر قیصر را تاراج نموده شاه را خواهند کشت از راه خیرخواهی بر پای سلطان افتاد و گفت که جان

حوانیت جمع حانوت بمعنی دکان ۱۲

خود را فدای پای سلطان کردم مرا بسپارید که فتنه تسکین یابد و من شربت شهادت نوشم سلطان
بچشم نمناک و سینه چاک چاک جلاد را اشاره کرد جلاد بستانجی را قتل کرده از بالای بام در مجمع باغیان
انداخت سنگ دلان نعش او را بر دو رشته برابر چشمهای سرداران مقتول انداختند و شادی ساختند
من بعد موسی پاشا و مفتی عطاء الله افندی شیخ الاسلام که شامل باغیان بودند با سرداران ینی
و نیک چری با هم گفتند که چگونه می شود که این پادشاه بر تخت ماند حال آنکه با ما یان دشمن ست
و در دل کینها دارد هر گاه قدرت خواهد یافت عوض خواهد گرفت عزل این پادشاه از واجبات
مینماید قبقچی فی الفور در آت میدان رفته از انگشت نعش سرداران نموده با آواز بلند از سپاه خطاب
که ای گروه دشمنان شما قتل شدند اکنون تسکین یافتید یا نه و سلطان از ما برای موقوفی فوج
جدید نیز وعده فرموده است پس چه جای خطر و اندیشه است و آهسته بر زبان آورد که این پادشاه
دشمن ما یان ست گاهی راضی نخواهد بود درین باب فتوی از مفتی طلب کنید سپاه از مفتی گفتند که
پادشاهی که خلاف قرآن عامل باشد شاهی او درست ست یا نه مفتی جواب داد که هرگز درست نیست
قبقچی از جواب شرعی بسپاه اعلام داد سپاه یک زبان گفتند که پادشاه بی دین را از تخت بردارید
و مصطفی را از محبس برآورده بر تخت نشانید مفتی در باطن شاد شد و بظاهر بسیار تاسف کرد که
سلطان خود را فراموش کرد که من امیر المؤمنین ام و شرف اسلام را تصور نساخت و سپاه اسلام را
لباس کفار پوشانیده با نصاری همشکل کرد آخر بقهر الهی گرفتار گشته خود را در بلا انداخت لشکر
و کشور ازین واقعه مضطر و من قرین اندوه خسته جگر بر حال زبون سلطان مرثیه می خوانم قبقچی
بمفتی خطاب کرد که شما در قصر بروید و بی جدال و قتال منصوب و معزول کنید تا نار فتنه منطفی شود
مفتی محزون و سرنگون برابر تخت رفت و گفت ای سلطان من بارها نصیحت کردم و تسکین
هیجان مادهٔ نزاع سپاه اسلام خواستم مگر فائده نکرد اکنون قشون ینگچری مصطفی پسر عم شما را سلطان
کردند از تقدیر الله محل تفاوت نیست سلطان کلام مفتی شنیده هیچ جواب نداد و از تخت فرود آمد
و بمکان قدیم خود که بست و هشت سال انجا در گوشه بسر برده بود تن تنها شتافت در اثنای راه

با مصطفی دوچار شد که برای نشستن بر تخت می رفت سلیم خان گفت ای برادر من برای انتظام ملک و تقویت مملکت و صلاح و فلاح دین فوج قدیم را از فنون سپاه گری عاطل و در مقابلهٔ خصم زبون دیده سپاه جدید بموجب آیین جنگی فرنگ ساخته بودم سپاه قدیم فساد کردند و مرا بر دشمنند و تیر افشانیدند من بقیهٔ عمر در خانهٔ خود زندگی بسر خواهم کرد تو بر تخت بنشین و بحکمت و عقل و تدبیر صائب سلطنت کن مصطفی حرف سلیم روان شنیده با یوان شاهی در آمد و سلیم در مسکن قدیم که محل نظربند ماندن شهزادگان ست با نها محمود برادر مصطفی و سلیم هر دو معانقه کردند و بهای های گریستند و با یکدگر صحبت داشتند و رنج و راحت مانند را برابر پنداشتند

بیان بست و نهم در ذکر سلطنت مصطفی خان رابع پسر سلطان عبد الحمید

چنانکه مصطفی در بارگاه سلطانی رسید مفتی شاد و بشاش گردید مصطفی بر اورنگ جهانداری نشست کلاه خسروی بر سر شکست سران سپاه یمق و نیک چری نذر دادند زبان بدعا و ثنا کشادند آواز توپهای سلامی در گنبد نیلگون پیچید ندای منادی امن و امان بگوش ساکنان شهر رسید خوف و اضطراب از قلوب رعایا بدر شد خرد و بزرگ آزاد از خطر ضرر شد مفتی در فسحت آت میدان آمده بندای جمهوری از سپاه گفت که سلطان مصطفی قیصر روم گردیده وعدهٔ اکید میکند که لشکر جدید را زود مستاصل خواهم کرد و روزینه عسکر قدیم بنهج قدیم خواهم داشت سپاهیان این مژده شنیدند شادمان باماکن خود گردیدند سپاه جدید النظام مایوس بصد افسوس در کشور سلطانی بشهرهای دور دست رفتند و از آفت نجات یافتند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۳ هجری و حصول سلطنت در سنه ۱۲۲۲ هجری برابر سنه ۱۸۰۷ مسیحی ارباب سیر نوشته اند از وقوع این مفسده فوج روس در حدود فلاق و بغدان دخیل شد و احدی توجه نکرد که دشمنان قدم فرا تر نه نهند سلطان نخستین اختیار جزئی و کلی بمفتی و موسی پاشا سپرد و بعد چند روز موسی را معزول و طیار پاشا را منصوب کرد بونا پارت باستماع خبر عزل سلطان سلیم خان بسیار تاسف کرد و با روس سلسلهٔ اتحاد جنبانید وکیل شاه لندن پیش سلطان آمد و اظهار دوستی و خیرخواهی کرد فیمابین مفتی و طیار نقیض رو داد طیار بشهر وشنجک رفت و با حاکم آنجا مصطفی بیرقدار آمیخت و مفتی بدو قیقجی مختار کل و مدار المهام گشت و بفراغ بال بر مسند حکومت روم نشست بیرقدار با فوج یمق

عداوت کلی داشت هرگاه باطیار یکدل شد از مسکوب صلح نموده عزم اسلام بول کرد و فیتیج افندی با فرود چلبی مصطفی پاشا فرستاده راز خود درمیان نهاد و بمواعید بزرگ با خود ساخت چلبی بخواجه اب داشت تو و برای عزل مفتی و افسران یمق شریک شد بیرقدار بالشکر خود بشهادرنه وارد گشت عساکر نیگچری از آمدن بیرقدار مشوش شدند بیرقدار از بیرون پیام فرستاد که من برای مدد شما آمده ام از من مطمئن باشید نیگچری تشویش از دل دور کردند بیرقدار بیرون شهر خیمه زد و از سرداران نیگچری گفت که با روس صلح کردم شما روانه قسطنطنیه شوید و فوج معقول بسرکردگی حاجی علی اغا بر سائر قلاع بوغاز و حصون خلیج قسطنطنیه روانه کرد تا دشمنان را در دست خود اورده تدبیر قتل قبقچی کند حاجی علی مرد مدبر بود بآسانی کامیاب شده در اسلام بول نوکران قبقچی را با خود آمیخته وقت شب با چار نفر بخانه قبقچی رفت و نیم شب در خوابگاه او خزید قبقچی بیدار شد و گفت کیستی و بی اجازت چگونه آمدی آغا علی گفت ای بدذات آمده ام تا ترا بکشم و انتقام کشم قبقچی خود را در پنجه اجل اسیر یافته گفت که مرا مهلت ده تا دو رکعت نماز خوانم آغا علی گفت ای مفسد این وقت نماز نیست و بیک خنجر آبدار شکم قبقچی درید و سر از تن جدا کشید و در جماعت خود بازگشت و با یاران خویش پیوست و سر قبقچی را پیش بیرقدار فرستاد و وارثان قبقچی ازین حادثه آگاه شدند گریبان دریده خاک بر سر ریخته سینه کوبان و اویلاه گویان نزد سپاه یمق رفتند و فریاد کردند و مدد خواستند و گفتند که زود تدارک کنید ورنه دست از جان و مال خود باید برداشت سپاه یمق بجنگ آغا بر خاستند خبر بسلطان رسید شاه متحیر گردید و بیرقدار همینکه سر قبقچی مشاهده کرد بسرعت سیر قمر در سواد اسلام بول مد و از سلطان موقوفی تنخواه فوج یمق و عزل عطاء الله افندی و عفو قصور خود خواست سلطان عاجز آمده قبول کرد و بملاقات بیرقدار بیرون شهر آمده فرمود که عسکر را بمعسکر برگردانید بعده سوار شده جهت سیر و تماشا بباغ سلطانی رفت بیرقدار از صدر اعظم طیار پاشا گفت که انچه من گویم قبول کن و در هر حال شریک باش صدر اندک تامل کرد بیرقدار خشم گرفته صدر را قید کرده فی الفور با سپاه رزم خواه رو بجانب شهر نهاد دربانان در بست بیرقدار از راه غضب بانگ زد که سلطان مصطفی بی حکم شد فرمان سلطان سلیم خان است در زود بگشا

ورنه شکسته می آییم و گردن شما می زنیم درین تکرار خبر دار السلطان مصطفی خبر کرد سلطان بر کشتی سوار شده
از راه دریا بشهر آمده سلیم خان را کشته در چار سو انداخت و باز برای بریدن سر محمود خان نوکران خود را
گفت بیرقدار در شکسته در شهر در آمد و متوجه قصر قیصری شد تا سلیم خان را ابتناهی برداری ناگاه نعش سلیم
در راه افتاده یافت بهی گفته از اسپ بر زمین افتاد و نعش را در بغل کشیده زار زار گریستن گرفت
سید علی رسیده بیرقدار را آواز داد که این وقت ماتم و گریه نیست زود برخیز و تدارک کن و از دشمنان عوض گیر
و محمود خان را دریاب مبادا که او هم کشته شود و دودمان آل عثمان بی چراغ گردد بیرقدار فوراً برجست
و بر توسن نشست و پاشنه کوب زده و تراز با دصرصر در محلسرای قیصر رسید مردمان مصطفی خان برای
قتل محمود خان در خانه او در آمده بودند و محمود زخم خفیف برداشته در زینه بسته بالای بام بکمال یاس
و هراس هر سو نگاه میکرد قورچیان بیرقدار نردبان چوبی برابر دیوار قائم کرده محمود را گرفته نزد
بیرقدار آوردند بیرقدار دست محمود بوسیده بر تخت سلطانی متمکن کرد و مصطفی را فی الفور گرفتار ساخته در قید خانه فرستاد

بیان سی ام در ذکر سلطنت سلطان محمود خان ثانی پسر سلطان عبد الحمید

هرگاه محمود شاه شد بدستور سلاطین ماضی عثمان لو در مسجد ایوب رفته شمشیر در کمر بست بیرقدار وزیر اعظم
گشت و اکثر سرداران احمق و قاتلان سلیم خان را کشت و از دشمنان خود انتقام گرفت و در انتظام
نظام فوج جدید مساعی جمیله بکار برد و محمود از دست خود هفده کنیز مصطفی خان را قتل کرد زیرا که
شبی در حالت نوم اراده قتل محمود کرده بودند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۹ هجری برابر سنه ۱۷۸۵ مسیحی
و جلوس در سنه ۱۲۲۳ هجری برابر سنه ۱۸۰۸ مسیحی واقع است صدر رفیع القدر از سرداران نامی در باب ترتیب
عسکر جدید قواعد دان و اجرای اوامر و نواهی شاهی در قلمرو سلطان شوره نمود افسران جیش بصد قهر و جلیش
باز آماده فساد شدند و دستور اعظم را بکفر منسوب کردند و بر کاغذ نوشتند که موت صدر اعلی قریب
رسیده است و آن قرطاس را بر دروازه وزیر چسپانیدند و روز دیگر بهیأت مجموعی مستعد جدال
گشتند و آتش در معسکر عسکر جدید انداختند و بر خانه بیرقدار هجوم آوردند بیرقدار محصور شد و سلطان
از غلغل شنیعه سپاه مجبور را اسی پاشا و قاضی پاشا تابعان بیرقدار برای مدافعت خاستند و آتش

در قشلاق نیگ چری زدند و آوازه انداختند که صدر اعظم در اسکودار رفته لشکر برای مقاتله نیگچری می‌آرد [مکانات]
نیگ چری ازین خبر سخت متوحش شدند پس پاشا تسکین مادهٔ فساد می‌خواست مگر قاضی پاشا
که دشمن جانی نیگ چری بود بجدال و قتال مصروف گردید نخستین سلطان می‌خواست که بآب تدبیر
آتش فتنه فرو نشیند مگر هر گاه ملاحظه کرد که جوق جوق سپاه نیگ چری طرف قصر می‌آید حکم
بدفع اعدا داد قاضی پاشا با چار هزار سپاه و چار ضرب توپ برا[ی] ... اعدا را از قرب و جوار خانه
صدر اعظم که نیگ چری در و آتش زده بودند دور کرد و فوج خود را سه بهره ساخت یک گروه را
در آن میدان گذاشت و دیگر را حکم فرمود که در شوارع هر کجا نیگ چری را یابند بکشند و سومی را
باخود گرفت نیگ چری نیز جا بجا در بیوت شهر آتش انداختند و هر سو بقتال و غارت پرداختند
خلق کثیر تلخ آبه ممات چشید سلطان از مکان بلند این همه بیدادی دید در مکان صدر اقسام
اسلحه و باروت و زر و مال بسیار بود و خانه وسعت بسیار داشت دشمنان هر چند کوشش او
آتش انداخته بودند صدر در خانهٔ سنگین که در انجا تو[پ] خانه اش می‌ماند با همدمان و رفیقان معدود
بکمال دلاوری نشسته در با دلیچای خم[۱] دو کمانهای زنبوری[۳] و زنبورکهای[۴] و غستانی[۵] سا[چمه] پر کرده
آتمایه بر اعدا از چستی و چابکی می‌زد که گویا باران آتش می‌بارید صد ها کسان کشته شدند و بلوائیان
اندک پس پا گشتند و چون لشکر عظیم قریب صد هزار بودند باز بهیات مجموعی از چار طرف یورش
کرده در صحن خانه رسیدند صدر دست از جان شسته آتش در صنادیق باروت انداخت آواز
هولناک شد خانه براوج هوا رفت جم غفیر نیگ چری که در انجا بودند با صدر و اتباع آن نابود
گردیدند نیگ چری چیره دست گشتند رامس پاشا و قاضی پاشا و هیچ پاشا دوستان صدر
نیز شربت شهادت نوشیدند اکثر فوج جدید کشته و پریشان شد سلطان چون این حال دید
در مآل کار خویش متفکر گردید و در دلاسا و دلبری نیگ چری کوشید بهزار لجاجت و سماجت
رام کرده یوسف پاشا را خلعت وزارت بخشید باین صورت غبار فساد فرو نشست این
واقعهٔ دردناک در سنه ۱۲۲۳ هجری روداد بعد ازان سلطان محمود در سنه ۱۲۲۴ هجری بجای افزونی فوج سلطان

[Marginal glosses, left margin:] ۱ ... کمانداران / ۲ دلیچی توپ / ۳ زنبوری ... بندوق / ۴ زنبورک ... بندوق / ۵ ... / ... سرسبتی / ... گلان / ... سواران / ... ایران / ... [illegible]

جنگی حکم فرمود مصطفی خان که در زندان بود خفیه با امرای ینگ چری نوشت که محمود را بکشید و مرا شاه
کنید این خط در دست یکی از علما افتاد فضلای دانشمند نزد شیخ الاسلام جمع شدند و با هم مشوره
کردند حاجی منیب افندی قاضی اسلامبول باصلاح علما نزد سلطان رفت و خبر کرده اجازت
قتل مصطفی خان طلب ساخت محمود قبول نکرد و گفت که من چگونه حکم کشتن دهم در حالیکه بر
منع اراده اش قادرم منیب افندی اصرار بلیغ نمود و گفت که در خبر است اذا اجتمع الخلیفتان
فاقتلوا احدهما + سلطان این حرف شنیده رو گردانید و هیچ جواب نداد منیب گفت سکوت
عین رضاست و بستانچی باشی را اشاره کرد که مصطفی را قتل کنید بستانچی در خانه مصطفی رفت
مصطفی در ابنار فرش که یکسو افتاده بود پنهان شد بستانچی بعد تفحص یافته سر از تن جدا کرد
و علما هرگاه دیدند که منیب را دیر شد با سرداران ینگ چری بحضور محمود آمدند تا یک زبان درباره
قتل مصطفی سعی کنند ناگاه نعش مصطفی را بنظر محمود آوردند شاه چشم پر آب کرد و فرمود که امروز
از واقعهٔ برادر من در قلق و اندوه گرفتارم علما بدعای طول عمر و ترقی اقبال رطب اللسان شدند
و تعزیت کردند و تسلی دادند و هم درین سال منکوب در کشور روم در آمد و چند شهر و قلعه را بتصرف
خود آورد و در سنه ۱۲۲۵ هجری سلیمان پاشا حاکم بغداد باغی شد سلطان با لشکر آراسته خالد افندی را
روانه کرد خالد سلیمان را قتل نمود و بر این منوال در تمام این سال بسیار کشت و خون شد که
شرح آن را طومار می باید منجمله آن عبد الله بن سعود وهابی در زمین نجد و تهامه و بلاد عرب فساد عظیم
انگیخت برای تادیب بنام محمد علی پاشا والی مصر حکم شد محمد علی ترسم پاشا پسر خود را با فوج ترکان خونخوار
بر سر پسر سعود گماشت ترسم کارهای رستمانه کرد و پسر سعود را گرفتار ساخته نزد پدر خود آورد محمد علی
با سلامبول فرستاد سلطان رو برو ی خلائق گردن زد و بسبب کبر سن و ضعف بدن یوسف پاشا
را از سرانجام عهدهٔ وزارت معاف داشته احمد پاشا را مامور نمود احمد با سپاه دلاور شهر روشچک
که روس گرفته بود شتافته بعد حرب صعب فتح کرد و تا چند منزل تعاقب نموده بسیار روسیان را بیجان
کرد و در سنه ۱۲۲۷ هجری با روس و روم صلح شد و در سنه ۱۲۲۹ هجری والی سرب سر بفساد برداشت رجب پاشا

تادیب کرد و در سنه ۱۲۳۱ هجری زمانیکه سلطان با اروام در جنگ بود محمد علی میرزا پسر فتح علی شاه قجر
خسرو ایران بر کشور قیصر لشکر کشیده محکم گرفتن بغداد نموده در طراق و قرص وغیره جنگها کرد که
بیان آن قابل ذکر نیست مگر در همان ایام محمد علی مرزا جان بجان آفرین سپرد ازین رو ارادهٔ
اهل عجم ناتمام ماند و در سنه ۱۲۳۲ هجری نیز با سلطان و مخالفانش چندین بار جنگ گردید که تفصیلش
بسیارست مگر غلبه از جانب سلطان ماند و در سنه ۱۲۳۳ هجری اروام در شهر مورا بر اهل اسلام خروج کردند و بسیاری
کسان را کشتند نیک چری برین واقعه مطلع شده اروام را که در اسلام بول بودند بسیار کشتند
و بطریق اروام را بر دار کشیدند که او بقوم اروام خط نوشته آمادهٔ فساد کرده بود سلطان فرمان بنام
محمد علی پاشا والی مصر نوشت او پسر خود ابراهیم پاشا را با فوج بحری بر سر اروام فرستاد ابراهیم
فتح یافته بسیار غنیمت بدست آورد و اروام مغلوب شدند و بوساطت انگریز صلح خواستند
سلطان قبول نکرد و در کشور یونان براً و بحراً تا مدت دراز با قیصر جنگ و جدال برپا ماند که ذکر
وقائع تفصیلی آن بسیارست و در سنه ۱۲۴۱ هجری چون محمود از مدت مدید آراستن فوج بقاعدهٔ فرنگ
می خواست محمد سلیم پاشا را فرمود که در مکان شیخ الاسلام طاهر افندی تمام علما و سرداران نیک چری
را جمع کند وقتیکه مجتمع شدند صدر اعظم فرمان سلطان خواند + ترجمهٔ فرمان محمود خان اینست +
از هنگام ابتسام صبح دولت عثمانیه رعایا و برایا در ظل رافت و سایهٔ امن و حمایت سلاطین اسلام
شاد و لشکر باغیرت و حمیت و جرأت و بسالت آباد رعب و دبدبه و شوکت شاهان اسلام پناه
بر قلوب کافهٔ نصاری غالب و قشون قیصری در معارک و مغازی برای رجم شیاطین کفرهٔ فجره بسنان
سهام شهاب ثاقب شجاعان اسلام را پیوسته غنیمت از کالای بنی اصفر نصیب و پرچم رایات
عالیات جنود عثمانی مرشح به آیه نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیْبٌ خیل ینگچری بکمال اطاعت و جلادت زیر سایهٔ
سنجق شریف سلطانی داد مردی و مردانگی می دادند و بلاد و قلاع کفار به روزگار را بضرب تیغهای آبدار
می کشادند لهذا وظیفهای معقول برای شان مقرر و رقم برات بر خزائن عامرهٔ خسروی محرر بود
از مدتی این گروه باشکوه طریق اسلاف خود گذاشته خاک مذلت و ناهنجاری در دیدهٔ مردمی انباشتند

یکسر جلاء اهی و ملاعب مصروف و باشرابی و عصیان مالوف گشتند سندهای معاش خویش بدست
کسان تنبل [لهو ولعب ۱۲] و نالائق فروختند خانهای آباد اعزاز و اقبال خود از دست خود سوختند بوقوع این
امور قبیح فتورهای [کاهل و بددل ۱۲] صریح راه یافت حشمت و اقبال از ایشان رو برتافت حرارت شجاعت را از
ابدان و قلوب خود ها زائل کردند و از کسب فنون سپاهگری سرتاسر جاهل و کاهل شدند هرگاه
دشمنان ما ضعف و بی مغزی سپاه ما مشاهده ساختند فرصت غنیمت شمرده از راه جسارت و
تطاول دراز کرده بر کشور ما تاختند پس ای سپاه ازین غفلت هوشیار شوید و بحال اصلی خویش
و روش پیش باز گردید تا بر ملک خود حصار محکم از لشکر جرار کشیم و دشمنان بیدین را از دم
قلیچ آبدار کشیم ایدون از واجبات است که صنائع و اختراعات قواعد جنگ و طریق استعمال آلات
توپ و تفنگ که فرنگیان بآن چیره دستیها میکنند بوجه احسن فرا گرفته بالادست [غالب ۱۲] باشیم و سرهای
دشمنان را در میدان کارزار بصد چابکدستی و حکمت عملی برسم و آیین دشمنان دین که برای ما تدبیر
نموده ایجاد کرده اند تراشیم ظهور این امر بدون آموختن و ممارست نمودن و تعلیم گرفتن صناعت دشمن
از عقل بعید است پس همت کنید و بیاموزید که برای نصرت این کار اختیار کردن حکم خدا و رسول
مجید است اینکه عزم من برای نظام فوج قواعد دان معطوف گشته است از الهامات الهی است برای
اتمام فرض دین و عود قوت سلطنت و بازگرفتن آنچه از ملک اسلام رفته است والسلام علی
من اتبع الهدی و سلک مسلک النبی المجتبی بعد شنیدن این فرمان بلاغت عنوان جمله حاضرین
امر امیر را قبول و از گروه ینگ چری مردمان چیده در عسکر نظام شمول کردند بعد چند روز بعادت خود
نکث [شکستن ۱۲] عهد نمودند و بر خانه صدر اعظم محمد سلیم پاشا و نجیب افندی و محمد علی پاشا هجوم آوردند و در کوچه
و بازار آوازه انداختند که امروز علما و افسران شاهی و کسانیکه موجد و مربی فوج جدید اند قتل
خواهند شد و در تمام شهر قتل و نهب و حرق بیوت [خانها ۱۲] عام گردید صدر اعظم بسلطان خبر کرد و توپچیان
و نوکران مطیع را بر در دولت جمع ساخت سلطان سنجق شریف یعنی علم خاصه خود را با الشیخ الاسلام
قاضی زاده طاهر افندی نمود صدر بکمال دلاوری با توپهای آتش فشان و شرذمه از سپاه

آهن جان بر خیل نیگ چری که زیاده از پنجاه هزار نفر بود یورش کرد و بضرب توپ و تفنگ
باران تگرگ آتشین نمود زیاده از ده هزار مفسده بر خاک هلاک افتاد ما بقی در قشلاق رفته محصور شدند
صدر قدم جرأت و بهادری پیش نهاده در قشله آتش انداخت بسیار باغیان جهالت شعار سوخته شدند
و کشته و اسیر گردیدند جثهای مقتولان در آن میدان جا بجا که در زمان سالف هواخواهان
سلطانی را نیگ چری قتل نموده می انداختند فراهم کردند سلطان محمود علما و وکلای سلاطین را
در مجلس خود بار داده لباس خون آلود سلاطین نمود و گفت که بهای خون این سروران چیست علما
گفتند که عوض خون هر پادشاه بست و پنج هزار نیگ چری را باید گشت آنگاه برای قتل و قمع نیگچری
فرامین سلطانی در تمام قلمرو تحریر یافت جابجا نیگ چری بقتل رسیدند و سلطان هر جا غالب آمد
سپاه یرق و نیگ چری یکدست مستاصل شدند فقرای بکتاشی را نیز سلطان خراب و تباه فرمود
آغا حسین پاشا امیر نظام یعنی سرعسکر تمام جیوش سلطانی شد و حاجی صائب افندی ناظر
عسکر و یکتا افندی منشی فوج و تمام سپاه آئین قواعد جنگ بنهج اهل فرنگ آموخت والی روام باز بعد
انگریز و فرنسیس و روس مقابله کرد عساکر سلطان بجنگ پیوست فوج اروام از هم پاشید
سیسام و مولنگ وغیره چند علاقه اروام در قبضه قیصر آمد والی اروام مهلت در محاربه خواست
ابراهیم پاشا بدون حکم راضی نشد جهازات جنگی روس و فرنسیس و انگریز دفعتهً بر مراکب جنگی روم
ریخته بسیار جهازات را سوخت درین حادثه طاهر پاشا بر کشتی سوار شده از حلقه سفن جنگی دشمنان
سلامت برآمده نزد سلطان رسیده آگاه کرد سلطان خاص و عام را اذن جهاد داد و در تیاری
جهازات و درستی قلاع کوشیده جلد بست و چار جهاز نو بسیار بزرگ تیار نمود هنوز سامان حرب
تمام و کمال فراهم نشده بود که مسکوب با صد هزار فوج متوجه ملک روم گشت محمد سلیم پاشا
و آغا حسین پاشا برای مقابله برآمدند و در نواحی شهر طونا مصاف کرده مغلوب گردیدند وکلای
نصاری در خانه احمد پاشا جمع آمده در باب صلح حرف زدند مگر سلطان راضی نشد مسکوب قدم
پیشتر نهاد محمد سلیم پاشا موقوف و عزت پاشا مامور شد و بنام محمد علی پاشا والی مصر فرمان رفت

که بیست هزار فوج برای جنگ روسی فرستد مگر او پهلوتهی کرد آخر روس قرص و طراق وارض روم
را گرفت و صالح پاشا حاکم ارض روم بقید غنیم رفت و از آنجا حسین پاشا که در شهر شوملا با فوج
خود مقیم بود چند بار با فوج دشمن جنگید مگر حسین داد شجاعت داده از جای خود نجنبید آخر در سنه ۱۲۴۵ هجری
ایم براتو روسی با یک صد و شصت هزار فوج بشهر ادرنه آمد و بزور گرفت سرداران قیصر سخت
مشوش شدند و ایلچی برای صلح فرستادند آخر سال صلح شد روس شهرهای قیصر را گذاشته
بملک خود برگشت سلطان از دست دشمنان نجات یافته متوجه آبادی ملک و آرایش و پیرایش
فوج گردید و از محمد علی پاشا خراج مصر طلب کرد محمد علی هیچ نداد و جواب نگاشت زر در خرج
لشکرکشیها صرف شد پیش من هیچ نیست درین وقت فرنسیس وقت را مساعد یافته
بعض جزائر غربی گرفت طاهر پاشا برای استخلاص روان شد و بی نیل مرام عود کرد در سنه ۱۲۴۶ هجری
برابر سنه ۱۸۳۱ مسیحی وقتیکه سلطان در تسکین فتن خانگی و در اصلاح لشکر و دیگر امور سلطنت مصروف
بود محمد علی پاشا پسر خود ابراهیم پاشا را با سی هزار فوج بشهر عکه فرستاد و از راه دریا جهازات جنگی
نیز روانه کرد سلطان باستماع این حال در غضب آمده حسین پاشا را حکم انتقام داد ابراهیم قبل وصول
تشون فوج سلطانی عکه و صیدا و بیروت را فتح کرده بدمشق شام رو آورده علی پاشا والی دمشق را
شکست داده دمشق را زیر نگین خود ساخته بجانب شهر حمص شتافته از محمد پاشا والی حلب که بحکم
سلطان جهت مقابله آمده بود جنگ شروع نمود محاربهٔ عظیم واقع شد هزارها سپاه فریقین جام
ممات نوشیدند آخر والی حلب شکست خورده برگشت و با حسین پاشا پیوست هر دو سردار بحلب
آمدند اهل حلب در بر روی ایشان بستند مجبور شده بانطاکیه رفتند ابراهیم داخل حلب شد
اهل حلب استقبال کرده ابراهیم را در شهر آوردند ابراهیم دم راست کرده بانطاکیه روان گشته از
حسین پاشا رزم آرا شد سلطان احوال دستبردهای ابراهیم دریافته رشید پاشا صدر اعظم را با لشکر
رومی سپل کرد ابراهیم متوجه رشید شد و در سواد شهر قونیه صف کشید تمام روز توپ و تفنگ مانند
تندر غرید وقت شب صدر بر خیام سرداران لشکر خود رفته دم صبح ترغیب محاربه کرد مردمان
ابرها

نمک حرام او را اسیر کردند و نزد ابراهیم بردند ابراهیم بسیار عزت و احترام نموده رخصت رفتن
قسطنطنیه داد سلطان باز فوج فراهم ساخته در سنه ۱۲۵۵ هجری برابر سنه ۱۸۳۲ مسیحی با حافظ پاشا
بر سر ابراهیم گماشت ابراهیم خبر یافته استقبال کرد در اثنای راه بیک دیگر رسیدند و بجنگ پیوستند
حافظ پاشا ابراهیم را هزیمت داده بخیمه گاه خود شتافت ابراهیم بر سر یک گریوه توپها چیده بر سپاه
شاهی آتش افشانی ساخت حافظ پاشا شکست خورد هنوز این قصه بر جا بود که ناگاه ۱۵ ماه ذی الحجة الحرام
سنه ۱۲۵۵ هجری سی و دو سال سلطنت کرده سلطان محمود [illegible] شد و این خبر بعد هفت روز از انتقال او بدار السلطنت رسید

بیان سی و یکم در ذکر سلطنت سلطان عبدالمجید خان پسر سلطان محمود

بعد مردن پدر بر سریر خلافت نشست و لشکر بر دمشق شام برای تادیب ابراهیم پاشا و تنبیه محمد علی پاشا
والی مصر فرستاد والی مصر از یاوری بخت مجید بصلح و اطاعت پیش آمد فتنه و فساد معدوم شد
سلطان از شاهان نصاری صلح ساخته جمله سپاه را بقاعدهٔ نصاری قانون جنگ تعلیم داد ابواب
امن و عیش مفتوح گشت و غبار فتن بآبیاری لطف آلهی فرو نشست تا اینجا خلاصهٔ ترجمه
تاریخ مصباح الساری تالیف حکیم ابراهیم افندی که در شهر بیروت سنه ۱۲۷۲ هجری مطبوع شد از
از عنایت شهنشاه ملک قلم باتمام رسید اکنون از روی تحقیق چند سطر مختصر عباس نامنگار محرر می‌نگارد
این پادشاه بست و سوم اپریل ماه انگریزی سنه ۱۸۲۲ عیسوی پیدا شد و دوم ماه جولائی سنه ۱۸۳۹ ع
بر تخت نشست جوان خوش ترکیب لاغر اندام طلائی رنگ بزرگ چشم بلند بینی کوسج ریش بود
باشش صد زنان گلرو یاسمن بوی پری خو کمند گیسو کمان ابرو شبیه حوران مینو در شبستان روز و شب
بعیش و طرب بسر می برد انگریزان در خدمتش مقرب بودند هر روز دخل در کشور روم می نمودند
اکثر اجارهٔ لنگرگاه بنادر عرب تا سرحد مصر گرفتند و در کشور سلطانی شهر بشهر کنیسهای خود بنا کردند
وکلای خود را که بلقب بارلیوس معروف اند جا بجا از اسلام بول تا بندر جده مامور ساختند
ممانعت بیع کنیز و غلام بصلاح نصاری در دیار روم گردید بابت امر در مکهٔ معظمه و بندر جده
نوبت جدال و قتال رسید سالی چند عرب را وکیل انگریز در بندر جده از روی اقتدار قید کرد

اعراب از حمیت جبلی برآشفتند و سفیر و تابعین او را کشتند جهاز جنگی انگریز از بندر عدن بجده رسیده گولهای توپ زد و چند مکان را شکست و از روی قهر و غلبه در بندر فرود آمد حکام ترک اصلا غیرت و حمیت نکردند و حمایت و رعایت انگریز نمودند و چند عرب را که مرتکب قتل نصاری شده بودند بنصاری دادند آنها مانند گوسپند ذبح نمودند اعراب فریادی باسلامبول رفتند کسی ماجرای شان نشنید بلکه قید کردند و شریف محمد بن عون شریف مکه را و وزرای دولت عثمانی معزول کرده باسلامبول طلب داشتند و گفتند که باشتعال این کس مردمان مکه حکم سلطان قبول نمیکنند در بیع و شرای عبید و جواری رواج دارند و از جمله وقائع بزرگ عهد این پادشاه آنست که در ۱۸۵۶ عیسوی پادشاه روس از سلطان ناخوش شده بجنگ پیوست عمر پاشا سپهبد روم بمقابله شتافت انگریز و فرانسیس مددگار سلطان شدند محاربه عظیم تخمینا تا سه سال گردید در کاغذ اخبار معتبر بنظر گذشت که درین جنگ پنج لک روسی و هفت لک رومی و شصت هزار فرانسیس و بست و دو هزار و چهارصد و چهل و هفت انگریز کشته شدند آخر در ۱۲۷۲ هجری صلح شد و آبروی سلطان از عون قادر سبحان بجا ماند و سلطان از راه نیک نیتی عمارت مسجد نبوی و حرم محترم مدینه منوره را بصرف زر خطیر نهایت عمده و نفیس تعمیر کرده ذخیرهٔ آخرت اندوخت و در زمانه این پادشاه فیما بین نصاری و اهل اسلام دیار شام بسیار خونریزی گردید و غلبه از مسلمانان ماند و پانزدهم ماه ذی الحجة الحرام ۱۲۷۷ هجری قدسی هنگام طلوع یک پاس روز جهان فانی را وداع کرده بعالم آخرت خرامید و در مسجد سلطان احمد برابر قبر سلطان محمود زیر زمین آرمید

بیان سی و دوم در ذکر جلوس میمنت مانوس سلطان عبد العزیز خان

بعد ارتحال عبد المجید خان ارکان دولت و اعیان سلطنت و سران سپاه و علمای با آب و جاه اتفاق نموده برادرش عبد العزیز خان را بست و نهم جولائی مطابق پانزدهم ذیحجه ۱۲۷۷ هجری بر سریر قیصری نشانیدند تاریخ ولادت این پادشاه نهم ماه جولائی ۱۸۳۰ عیسوی است هرگاه کلاه بسر نهاد نخستین اعراب را که در زندان بودند رها کرد و فرامین جبر جلوس خود

در تمام کشور خود نوشت و بسیار کارپردازان سلطنت را که تنبل یا کاهل و خائن بودند معزول کرد و مردمان کارگزار سلیقه شعار را منصوب و اجارهٔ بنادر را از نصارای موقوف ساخت و با نتظام مالی و ملکی بذل همت نمود و در ترتیب و تهذیب افواج جنگی و جهازات و اسباب و آلات جنگ بدل مصروف شد و تار برقی و راه آهنی برای رفتن عرادهٔ ریل و دیگر صنائع را رائج کرد و با شاه ایران ناصرالدین شاه رسم اتحاد مرسوم نمود و سیر و سفر در ملک خود اختیار ساخت سال گذشته تا مصر و اسکندریه آمده مراجعت فرمود زنان برادر خود عبدالمجید خان را بعد ایام عدت مطلق العنان کرده و اجازت داد که مطابق شرع از هر کس خواهند نکاح نمایند و خود نیز از صحبت زنان بجز کدبانوی خود اجتنابی دارد تا دم تحریر این کتاب در کنف حمایت الهی بعافیت مقرونست ایزد تعالی بصحت و ایمان بر دشمنان اسلام مظفر و منصور دارد

خاتمه در احوال شهر روم و مصر قاهره و مدخل و مخارج یکساله زمانه سلطان عبدالمجید خان مشتمل بر سه کیفیت

کیفیت اول قسطنطنیه معروف باسلام بول و استنبول در زمانهٔ سالف بیزنتیه نام داشت که بانی او بیزنتس پادشاه دوازده صد سال پیشتر از حضرت عیسیٰ بود بر خلیج بحر اسود و قعست سمت شمال و بر نو سه فصیل قدیم دارد که فی زماننا اکثرش منهدم شده و از بقیه جهات دریاست هوایش کثیر الاختلاف در فصل شتا اکثر باران می بارد و این موسم تا مدت دراز می ماند و در خریف بادهای جنوبی بکثرت بسیار مسلط میباشد ازین رو امراض شتی حادث می شود و اعدل فصول آن ربیع و صیفست بارها این شهر از دست بادشاهان خراب گردید هرگاه قسطنطین اکبر شاه روم شد در سنه ۳۲۸ مسیحی تختگاه خویش ساخته بنام خود موسوم کرد آبادی او همسر شهر رومیه گشت باز در سنه ۵۵۷ مسیحی از صدمهٔ زلزله خراب شد بار دیگر بهتر از اول آباد گردید و چند مرتبه تتر و اعجام و اهل بلغار و غیره برین شهر جنگها کردند تا که در سنه ۸۵۷ هجری برابر سنه ۱۴۵۳ مسیحی سلطان محمد فتح نموده دارالسلطنهٔ اسلام کرد و اکنون این شهر بزرگ باعتبار وضع بچهار قسم منقسم ست که تمام مجموع آن قسطنطنیه ست قسم اول خاص اسلام بول مشتمل ست بر مکانات بزرگ و قشلاقهای وسیع و بازارهای کلان و مساجد

کبار و منارات بلند قبب آن از مس مطلا و مذهب ست و بر دو راین قسم سو مئتین کشیده اند اشهر و اعظم جوامع مسجد ایاصوفیا ست که در زمانه سالف کنیسهٔ بزرگ و محترم نصاری بود گویند که معلم انتیموس در مدت هشت سال برای قسطنطین کبیر بنا کرد بران قبهٔ عظیم الشان بود که از زلزله فرو ریخت بار دیگر سقف جدید ساختند مگر مثل اول در ارتفاع و تدویر نشد زیرا که بجای یک گنبد الحال دو گنبد کلان و شش گنبد خرد که دران بست و چار شکنه برای روشنی ست عمارت یافته وزیر این قبب ستونهای سنگین بسیار لطیف از سماق و رخام برای مزید استحکام نصب کرده اند و بر هر عمود تصویر تاج ست و در رواق نه باب از مس منقوش نهایت زیبا و بر منبر نشان سلطان محمد فاتح قسطنطنیه و جمله در و دیوار این عمارت بزرگ منقش بنقوش طلا ست که بحکم سلطان محمد فاتح از آهک پوشیده بود در عهد سلطان عبد المجید خان با مر عالی آهک بر داشتند و مرمت و صلاح کردند و برونق قدیم آراستند و در زمان قدیم در ایاصوفیا هیکل بزرگ بود هرگاه کنیسه مسجد گشت هیکل منهدم گردید و قریب این جامع روبروی فسحت آت میدان جامع سلطان احمد ست شش منارهٔ بلند دارد و جامع سلیمانیه بلند ترین مساجد ست ستونهای او سی ذرعه بلند اند و چار منارهٔ عالی دارد و روبروی او باب محلهٔ اقامت شیخ الاسلام ست و جامع عثمانیه و جامع سلطان بایزید و جامع شهزاده و جامع سلطان محمد فاتح و جامع سلطان سلیم از مساجد کبار شمرده می شوند و کل مساجد درین قسم سیصد و چهل و چار هستند و پانصد و هجده مدرسه و زیاده از یکصد محله که دران نود هزار خانه شمار کرده اند و منجمله مشاهد عالیه تربت سلطان عبد الحمید خان و بایزید و سلطان محمود و غیره قابل تعریف اند و زیاده از سیصد حمام ست بهترین آن حمام ایاصوفیا و حمام محمود خان و حمام سلطان بایزید و حمام زیر قلعه و از مهمان سراهای وسیع و رفیع خان سنبلی خان و غیره نه خان مخصوص برای نزول اهل مصر و شام ست و خان یلدرم که دران مغاربه فرو کش می شوند و سوای این بسیار خانات ست که دران اصناف خلائق فرود می آیند و دار الشفا نیز درین شهر بکثرت مبنی ست و چند جا میدان وسیع ست که در

ساحت آن لشکر بزرگ باشند بزرگترین همه آت میدان ست درین میدان از ابنیه قدیمه
یک ستون از یک پاره سنگ مربع بسیار بلند و ستون دیگر از مس ست که بران تصویر دو مار
بزرگ گویا بهم می جنگند ساخته اند در دولت اسلام سرماران شکسته شد باقی موجود گویند
حکمای یونان برای طرد افاعی (دفع ماران ۱۲) این طلسم ساخته بودند و عمود ثالث اسطوانی الشکل
شنبرلی تاش نام نیز دران میدان قائم ست در قرب این میدان ته خانه عظیم ساخته زمانه پیشین ست
دران یکهزار و یک ستون از یک یک پاره سنگ بسیار جسیم ست و از اماکن قابل الذکر
قصور شامخه (محلهای بلند ۱۲) قیصریست در جهت شرقی در دولت دیوان مجلس صدر اعظم و یک مکان مخصوص
برای نشست سلطان و قریب آن مجلسرای سلطان محمد فاتح که بران فصیل محکم کشیده ست
هشت دروازه دارد بطرف شهر و سمت دریا درازی این قصر شش هزار گز و درین مکان
باغ دلکشا و بعض جانوران وحشی هم هستند و جانب دریا کاخ فراخ گل خانه نام بسیار مکلف
و مزین ست و متصلش باب همایون و روبروی باب میدان وسیع و قبه بزرگ ساخته زمانه
قسطنطین کبیر و سلاح خانه قدیم و دیگر اشیا و اسباب باز ساحت دیگر ست دران دیوانخانه بزرگ
و صفوف سرو تا جائی که دیوانخانهٔ دیگر بناست و درو دیوار این دیوانخانه از سنگ رخام
منقوش بنقوش عجیب و غریب از طلای احمر و قریب آن قصر دیگر ست دران اورنگ مرصع
سلطان زیر قبه عالی از حجر رخام بکمال تزک و احتشام نهاده ست و متصل این عمارت
شبستان شاهی و حمام سلطان سلیم ثانی که دران سی و دو حجره واقع ست و بفاصلهٔ کم ازانجا
بیت کبیر خزانهٔ عامره و دار الضرب و کتب خانه و مالخانهٔ وقف و دیگر بیوت و کارخانهای
سلطنت واقع اند که تفصیل هر یک موجب طول می شود و درین شهر بازارهای کلان اند
اشهر و افخر آن بازار بازرستان ست عمارتش سنگین و متین خوش آیین سراپا تزیین ابوابش
بر وقت مقرر بسته و کشاده می شود درانجا سوداگران مالدار می باشند و اسلحه قیمتی و لباسهای
فاخر می فروشند بیشتر ازان بازار قلیقجی بسیار خوب و مرغوب ست دران دو صد دکان عمده

و در میانش مکان مکلف و ران کرسی بزرگ برای جلوس پادشاه نهاده اند که گاهی سلطان
بآنجا رونق افروز می شود و قریب آن بازار دیگرست که درانجا لباس فاخره سیاه می ارزد
و پس ازان بازار جواهر فروشان ست و متصل آن بازار جوچی خان ست آنجا جوهریان
می باشند و بعد ازان بازار اسلحهٔ قدیمه و بازار خفافین بعده بازار چارسو یعنی چوک که
درانجا انواع و اقسام بضاعات چین و فرنگ بل هفت کشور و دکانات خبازان و قنادان
و غیره بکثرت موجود ست و اکثر طرق و شوارع این قسم اول تنگ مگر پاک و صاف و اماکن خوش منظر
و در بعض مکانات خانه باغ و جابجا در مساجد و حمامات و خانهای کلان نهرهای آب شیرین
که خزانهٔ آن بیرون شهر بفاصلهٔ شش ساعت راه ست و قسم دوم طرف شمال از قسم اول که
میان این و آن شعبهٔ دریا کم عرض فاصل ست بنام غلطه معروف طولش دو میل و عرض
نصف میل و درانجا لنگرگاه جهازات سلطانی و مراکب تاجران ست و بر دریا دو پل چوبی
برای آمد و رفت خلائق ساخته اند و درانجا مخازن مال تاجران و مکانات رفیعه و کلای نگلیس و فرانس
و روس و غیره کنائس فرنگ و ارمن و مکانات کرایه برای مسافران از ده قرش تا هشتاد
قرش یومیه و طرق و شوارع پاکیزه و عریض و هموار و قسم ثالث بوغاز نام دارد که بحر اسود
و بحر ابیض آنجا ملتقی گشته است طولش بست میل و عرضش یک میل بر هر دو کناره مکانات
عمده و عمارات نامی ست و محلات بزرگ در گیرنده بجانهای لطیف و مهمانسراهای نظیف
و اسواق واسعه مشحون از اهل حرفه و صناعات و ارباب تجارت و عمده ترین اماکن آنجا
مکان توپخانهٔ سلطانی و جامع سلطان محمود و محلهٔ بکتاشیه و چراغان سرا و آب و هوای آنجا
از قسم اول و ثانی لطیف تر و قسم رابع اسکودار نام دارد و بر روی اسلام پول و درانجا نیز
مساجد و اماکن و باغات و بازارهای خوب هستند و انگور بسیار عمده می شود و قریب آن
دو جزیره نهایت سرسبز از باغات و اماکن آراسته اند و مذهب سلطان و اکثر تابعان و ساکنان
روم حنفی ست و زیاده از نصف بلده از اهل اسلام آباد ست و باقی از اقوام مختلف نصاری و برخی از یهود

کیفیت دوم مصر عبارت از قاهره است که در ۳۶۲ مسیحی مسمی جوهر قاید جیش معزالدین الله اسمعیلی که یکی از خلفای فاطمیه بود آباد کرد و مصر قدیم را که اکنون سوای چند نشان دیگر هیچ ندارد همین خلیفه فتح ساخته شرقی دریای نیل در زمین ریگ امیزما بین شهر بولاق و شهر مصر قدیم واقعست و در زمانه سلطان صلاح الدین آبادی این شهر بحد کمال رسید شهر گنجان را استهمانتنگ دارد و زیاده از پنجاه محله در اوست که دران سنه لک آدم بشمار اند از بزرگترین محلات حارهٔ نصاری و قبط و ارمن و سریانی و اروام و یهود و فرنگیان و محلهٔ قدر و جامع ازهر و موید و باب خرق و حنفی و برکهٔ نیل و مغاربه و طولون و رمیله و قرامیدانست وسوای محلات اسواق کلان مثل بازار غوری و خلیل که درین دو بازار محمد علی پاشا بسیار وسیع راه راست ساخته است و بازار مسگران و حمزادی و سروجی و بازار اسلحه و بازار جمیله مملو از اقسام اشیا بسیار آباد و سیصد سرا و مساجد بزرگ و حمامات وقبور بزرگانست اشهر جوامع جامع ازهر بانی آن جوهر مذکور غلام معزالدین الله که یوم السبت بست و چهارم ماه جمادی الاولی ۳۵۹ هجری تعمیر آن شروع نموده هفتم ماه رمضان ۳۶۱ هجری باتمام رسانید درین مسجد طلسمی ساخته بودند که طائر بران نمی نشست مگر اکنون آن طلسم خراب شد و حاکم بامر الله خلیفه مسجد مذکور را نیز مرمت کرده بست و هفت قندیل نقره و در محراب منطقهٔ نقره آویخته بود صلاح الدین یوسف بن ایوب آنرا بر داشت و نیز مستنصر خلیفه برابر باب غربی آن عمارت ساخته سیصد و هشتاد ستون سنگ رخام و سماق در مسجد است و عزیز بالله خلیفه بتدبیر ابی الفرج یعقوب وزیر خود در ۳۷۸ هجری مدرسهٔ کبیر و حجرات خوب برای طلبهٔ علم دران مسجد احداث نموده و نیز از جوامع شهیره جامع عمر بن العاص است که در سنه بست و یک هجری بنا کرد و جامع برقوق که در ۵۲۲ هجری تعمیر یافته و جامع حسن که ملک ناصر بن محمد بن کالون در ۷۵۸ هجری عمارت کرد و جامع مؤید و سوای آن چارصد مسجد و بسیار مدارس اند که تفصیل آن بسیارست و از جملهٔ اماکن فرح افزا برکهٔ ازبکیه است

فسحت آن یک میل سمت شمالی بلد مغروس باشجار فواکه و ریاحین و اماکن دلنشین و برکه نیل که در وسط شهرست و درمیان بولاق و مصر قاهره بر شط نیل بسیار بساتین واقع اند اعظم آن باغ محمد علی پاشا بغایت دلکشاست از شهر تا آن باغ راه وسیع ست ذرعه عریض و دو جانب آن اشجار و جانب جنوب جبل مقطم ست بران قلعهٔ قدیم بود محمد علی پاشا تجدید عمارتش کرد و مسجد خوب که ستونهای آن منقش و مذهب از یک پارهٔ سنگ رخام ست تعمیر کرده و بسیار شیشه آلات آراسته و قبر محمد علی پاشا نیز در صحن آن مسجد ست در یک حجره که گرد آن مجره مس مشبک بغایت نفیس ست فائده ارباب سیر نوشته اند که در مصر دو منارهٔ بزرگ اند مجوف قبه دار طول و عرض و ارتفاع هر یک چار صد گز حضرت یوسف صدیق علیه السلام حال قحط سالی دریافته برای اهل مصر دهمین قبها غله انبار فرموده بود و هرمان عبارت ازین و عمارت رفیع ست که نام هر واحد هرم باشد و سه مناره ازین خرد تر اند در طول و عرض و ارتفاع سه صد گز که همگین بنام اهرام زبان زد اند گویند سویدان پادشاه مصر یا بنای هرمس الهرامسه حضرت ادریس نبی برای حفظ علوم از طوفان نوح ساخته بود یا سنان بن مشلشل یا پادشاهی دیگر هرگاه پی برد بوقوع طوفان از روی علم نجوم و هرمان از سنگ مرمر و رخام نهایت صاف و شفاف مبنی ست هر سنگ دیوار آن بقدر یک یک گز مثل لوح ست و بر تمام آن بخط قدیم علم طلسمات و سحر و طب و کیمیا و غیره کنده ست که اکنون اصلا بفهم کسی نمی آید و بر دیوار تصاویر عقاب از سنگ تراشیده اند و منقار آنها باز داشته اند هر قدر سنگ ریزه در گلوی شان بریزند فرو می رود و دهن شان اصلا پر نمی شود معلوم نیست که بکجا می رود و بالای فند تصویر کرگس بزرگ ست که پنج پایه را در پنجه گرفته جناب امیر از روی آن شکل تاریخ بنای او چنین فرموده بَنَی الهرمانِ النسرُ فی السَرطانِ اهل نجوم گویند که ازین رو ظاهر می شود که این مکان تقریباً پنج هزار سال پیشتر از حضرت آدم در زمانهٔ جنیان بنا شده ست چه حالا النسر در برج جدی ست و نسر در دو هزار سال یک برج طی میکند و عجب آنکه در زمانهٔ یکی از خلفای بنی العباس بحکم خلیفه

مجد الدین فیروزآبادی در قاموس نوشته است قوله الهرمان بالتحریک بناءان اولیان بمصر بناهما ادریس لحفظ العلوم فیهما عن الطوفان او بناء سنان بن المشلشل او الاوائل لما علموا بالطوفان من جهة النجوم وفیهما کل سحر و طب و طلسم وهناک اهرام صغار کثیرة ... منه

از جای یکی از اهرام راه بسی دریافت چون شکستند بهزار مشقت بقدر یک قد آدم طاقی کنده شد
دران یک حجره پیدا شد در آنجا قدری طلا و یک لوح نهاده بود که تا به آن لوح را با مشکل تمام
خواندند نوشته بود که ما را از نجوم معلوم شد که پادشاهی این گوشه را خواهد کند که تا حال عمارت
دریابد لهذا مقداری که زر در شکستن صرف خواهد شد طلا در اینجا نهادیم که نقصان نگردد
هرگاه قیمت طلا کردند قدری که زر در کندن طاق صرف شده بود برابر آن یافتند

کیفیت سوم یک ساله آمد فی سلطنت روم در عهد عبدالمجید خان مع حججه مؤلف مصباح الساری

[illegible] کرور [illegible] لک

عشر	[illegible] کرور
ویرکی	[illegible] کرور
خراج	[illegible] کرور [illegible] لک
گمرک	[illegible] کرور [illegible] لک
رسومات	[illegible] کرور
مرتب علی المصر	[illegible] کرور
مرتب علی الفسلاق	[illegible] لک
مرتب علی البغدان	[illegible] لک
مرتب علی السرب	[illegible] لک

مصارف یک ساله عهد عبدالمجید خان

[illegible] کرور [illegible] لک

نفقة السلطان	[illegible] کرور [illegible] لک
نفقه مادر و برادران سلطان	[illegible] لک
مصروف العساکر	[illegible] کرور
مصروف العمارة البحریة	[illegible] کرور [illegible] لک
مصروف مهمات جنگ و قلاع	[illegible] کرور
مشاهره و وظیفه خواران	[illegible] کرور [illegible] لک
مصاریف سفراء الدوله والقنصل	یک کرور
مصارف السکک والفلاحة	یک کرور
تنخواه مقرر برای بعض اشخاص	[illegible] لک
ماهیانه برای اصحاب الترامات	[illegible] کرور

تاریخ اختتام از عباس نامه نگار

نوشتم بخوبی چو تاریخ روم
سرور و طرب کرد بر من هجوم
بپاشش قلم را زدم قطع بسم
بماندم نوشتم درخشان نجوم

۱۲۸۰ هجری

تقریظ از جناب سیادت مآب قدوة السالکین شاه فرید الدین
خلاصهٔ خاندان و زبدهٔ دودمان حضرت فرید الدین عطار
صاحب سلسلهٔ علیهٔ شطار خلف الرشید اولاد پاک غوث بی لوث
مولانا سید محمد غوث گوالیاری سلمه الله القوی الباری

قیصر نامه فصاحت جامه براعت شمامه ریختهٔ خامهٔ موسوی هنگامه دبیر تکلامه لبیب فهامه ادیب علامه آصفی جایگاه ظهیری چگامه جام جم آمه ثانی صاحب مقامه جامع فضائل بیقیاس مولانا ابو الفضل عباس نسخهٔ نادر الوجود دست یا سرج لآلی منضود تخت طاؤس ست یا تاج کیکاؤس تاریخ شاهان روم ست یا سپهر اول پر از نجوم عبارتش سلیس و صاف و مضمونش بی خلاف الفاظش یسیر و معانیش کثیر از هر فقره حسن و شیوابیانی مؤلف پیدا و از هر سطر قوت استعداد مرتّف هویدا منت عظیم بر جان سلاطین استنبول نمود که عظام رمیمهٔ شان را بآب حیات سخن زنده فرمود و برای ارباب دانش تحفهٔ شگرف مهیا ساخت خاص و عام را از چاشنی آبدار گفتار خود نواخت ذکر خیرش از عون رب ودود مدام بر السنه جاری خواهد بود نظم

تا نوبهار سبز بود آسمان کبود	تا لاله سایه جوید و نیلوفر آفتاب
سرسبز باد باغ کمالش بزیر چرخ	پژمرده لاله وار حسودش ز آفتاب

تقریظ از انشای بدیع فاضل رفیع صاحب تالیفات لطیفه پیرو حضرت نعمان بن ثابت امام ابو حنیفه المولوی صدیق حسن بن مولوی اولاد حسن نبیرهٔ نواب اولاد علیخان انور جنگ مرحوم

لو رینا سبب حمدنا سلطانه	فاکتفینا باسمه سبحانه

بعد ازین باصره را مژدهٔ دیدن و سامعه را نوید شنیدن باد که درین زمان آشوب توامان

به جامه بهاری غزل را گویند
ظہیر بعض شاعری
جگامه به معنی سرود
مقامه بمعنی مقالات حریری

این مولوی تقی علی قنوج داماد مدار المهام بهوپال در عهد تاریخ نویسی ریاست بهوپالی مامور

که کساد بازار علم و هنر ست و سخن را بدولت گندم نمایان جو فروش از خط سیاه جامهٔ
ماتم در بر ارباب دانش و خرد را که فروغ چهرهٔ دوران وابسته بنظر کیمیا اثر ایشان ست
از فقدان سخن فهمان دست حسرت بر سر و اصحاب فهم و فراست را که قوام نظم و نثر عالم
موقوف بر ذات سطر ایشان ست بسعد و می قدردان شوری در جگر جنابیکه خامه در ثنای ایشان
باین تر زبانیها ساحت قرطاس العرق خجالت تر میکند و زبان در مدحش با این همه
عرق ریزیها سر از گریبان دهن بیرون نمی کشد فصحای سحبان منش هرچند در
اطرای نعوت زاکیه اش تر زبان اند چون خامه داغ شرم بر جبین دارند و بلغای
حسان روش اگرچه در تذکار صفات عالیه اش شیوا بیان اند برنگ نامه از بهت آب
برخود پیچ و تاب میدارند یعنی حضرت فردوسی رزم خسرو بزم فضیلت و کمالات اساس
مولانا محمد عباس پور ملاذ الاقاصی و الادانی التحریر الکبیر الربانی والفائق بعلمه علی صاحب
الاغانی مولانا احمد بن محمد الیمنی الشروانی لم یزل بعین الله ملحوظاً و عن البوس و الضیر محفوظاً
قیصرنامه تاریخ قیاصرهٔ نامور روم بنوشت که پیشش دیگر اسفار سیر رنگ بر رو شکست بی شایبه
تکلف و بیا گفته میشود که امروز این تاریخ در سلاست لفظ و روانی عبارت و حسن ادا
و بیان دلکش و معنی جان پرور و نظم کلام و نثر نفیس و وابستگی فقرات و ایجاز تقریر و ربط
سیاق بسباق و تطرق انشا و تظرف مساق بی عدیل افتاده و کهنه آبروی سعدی
و ظهوری و نموی نام طغرا و کاشفی بر باد داده تعالی الله بهی نامهٔ بلاغت ختامه که هر کس
بتمنای تماشایش همه تن چشم ست و زبان مدیح و صافان جادو طراز در کشف کیف و کم
این ناآشنای کوی بخردی که معنی پیش وی نقاب حرف بر رخ میکشد و سخن رو برویش
بلنج دهن میخزد چه توانائی دارد که در باب انشا و منشی او حرفی شایسته تواند زد و این کز قم
زبان که نبسان خامه بهجت سخن بیگریه برنگ مجوا از روز سیاه می نالد در چه شمار و قطار که هنگام
مدح سگالیش سخنی بایسته تواند گفت بالجمله طی این مرحله و شوار گذار نقل الوقت ست تا

آبروی پخته کاری نریزد و خمود این نائره در از نفسی نقد ساعت ست تا داغ سودا برنخیزد و آرمی این چند ریزه مجواهر که فراهم شد باعث توجه باطنی آن عزیز ست ورنه مدهوش بادهٔ غفلت را ازین قسم آگاهی چه سروکار و برین سمع خراشی چه تکرار

خاتمة الطبع شکر و سپاس بحضرت واهب العطایا سزد که درین هنگام مسرت انجام که عشرهٔ اخیره جمادی الاولی سنه ۱۲۸۱ هجریست وقائع مسرت مضموم تاریخ قیصر روم از تالیف شریف سردفتر مؤرخان زمان قدوهٔ وقائع نگاران مورخان جامع المفاخر و المعالی جناب مولانا علی عباس ظله العالی مدرس مدرسهٔ سلیمانی واقعه ریاست بهوپال ادام الله بالحشمة و الاقبال باهتمام امیدوار رحمت خدای منان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان اقامه الله فی جوار الغفران در مطبع نظامی کانپور مطبوع گردید

تاریخ طبع این کتاب مستطاب

چو تاریخ روم اندر اخبار روم — بود گنج معمور اسرار روم
خبرها شگفته ریاحین مثال — بخوبی بود تازه گلزار روم
بطبعش چنان حسن رونق گرفت — که گردید از و گرم بازار روم
همین خواستم سال طبعش بلطف — که از وی ده بالا شود کار روم
قلم از سر جهد برخاست و گفت — شدا باد گلزار اسرار روم

۱۲۷۸
۳
۱۲۸۱

وجه ختم بر خاتمه

برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط مهتمم افزوده شد

العبد

محمد عبد الرحمن عفی عنه

